

استبداد آخوندی

سست بنیاد و پوشالیست!

بقیه از صفحه ۱

دیگری هم خبر می دهند.

انتخاب خامنه‌ای، نمایش قرون وسطایی "بیعت" با او، مصوبات هیات بازرسی قانون اساسی و شواهد مربوط به اشغال پست ریاست جمهوری توسط رفسنجانی منظره نسبتاً کاملی از نظام سیاسی حاکم بر کشور بدست داد. مردم با وضوح و روشنی می بینند که در این نظام هیچ جایی برای اعمال اراده آنها در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی کشور وجود ندارد.

انحصار قدرت در دست آخوندها و برخورد دیکتاتور منشانه با نهادهای - رفسنجانی با مردم و در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی کشور، آن واقعتی است که طی رویدادهای سیاسی اخیر، بنحوی فاضل رخ نمود. آشکارا مردم می بینند که میراث خمینی، استبداد خشن و لجام گسیخته است که هیچ اعتنائی به اعمال اراده آنها در تعیین و تنظیم امور ندارد. همه چیز بدور از دخالت مردم توسط حکومتگران و حسند نشینان ساخته و پرداخته میشود و بر مردم و کشور تحمیل میگردد.

نمایندگان حکومت برای مردم رهبر می تراشند، هم آنان متمم قانون اساسی را رقم می زنند، هم آنان رئیس جمهور تعیین می کنند، هم آنان معلوم میکنند که کدام قلمها شکسته و کدام دهانها بسته شود، هم آنان فرمان بگیر و ببند می دهند و احکام زندان و شکنجه و اعدام صادر می کنند و خلاصه هر طور که دلخواشان است امور مردم و کشور را این طرف و آن طرف می کنند و سر آخر هم با تختر و تفرهن آخوندی به مردم تکلیف میکنند که به همه چیز گردن بگذارند، مردم را از عقوبت نافرمانی می ترسانند، تجدید میکنند و مهربان می سازند.

این میراث خمینی است که اکنون بی پرده و حجاب در برابر دیدگان مردم قرار گرفته است.

در شرایط فقدان خمینی، هلیهم همه تلاشهای سردمداران رژیم، حجاب سنگینی که نفوذ و اعتبار مذهبی خمینی بر اذهان و دیدگان بخشی از مردم نهاد بود، به کنار می رود و این امکان فراهم می آید که توده های وسیع مردم با ذهن روشنتر و دیدگان بازتری باحیاط سیاسی کشور روبرو شوند. در چنین شرایطی اقدامات بکجانبه و خودسرانه سردمداران رژیم برای پیشبرد تحولات خود فراضه در حیات سیاسی کشور، نمیتواند نشأت سیاسی پایدار برای آنها به ارمغان آورد. تغییرات سیاسی در کشور، بدون آنکه مردم کمترین دخالتی در آن داشته باشند و کوچکترین جایی برای اعمال اراده خود باز بینند، تنها به این امر مساعدت میرساند که توده های در چه و سبعتری بر استبداد رژیم آخوندی چشم بگشایند و آن روبرو تابند.

خصلت خود فراضه، ضد دموکراتیک و مستبدانه اقدامات سردمداران رژیم حتی در مجار اختلافات و تضادهای درونی رژیم هم نمیتواند دستاوردهای کار ساز پایدار به بار آورد.

نشانه ها در این زمینه، از هم اکنون بسیار گویا هستند: همانگونه که پیش بینی می کردیم، هیات بازرسی قانون اساسی، تمرکز در دستگاه اجرایی کشور را با حذف پست نخست وزیری و افزایش اختیارات ریاست جمهوری به انجام رساند و این درحالیست که رفسنجانی، هنوز انتخاب نشده، سیاهی رئیس جمهوری، بالاترین مقام اجرایی کشور را بخود گرفته است.

رئیس جمهوری قدر قدرت در مقابل مردم و نمایندگان آنان مسئول نیست و در حقیقت یک دیکتاتوری تمام هیات درامر مدیریت دولتی در کشور سر برآورده است.

توسط هیات بازرسی دامنه اختیارات "رهبر" چنان است که سر رشته همه مسئولیتها، بالاخره بنحوی از اشکال، به نفس مبارک ایشان بند شده است.

خلاف نفوذ کلام خمینی، اکنون با بکرشته قانونگذارایی جبران شده است که کشور را جولانگاه دیکتاتورهای همایه سرچین "رهبر عالی" و "رئیس جمهور" میکند که بالاترین وظیفه شان پاسداری از منافع و مصالح نظام آخوندی در کشور است.

سبقتگیری برای تکمیل سطره استبداد آخوندی در کشور از دو دیگر مصوبه با اهمیت هیات بازرسی، بروشنی پیداست:

دستگاه قضایی جمهوری اسلامی همچنان برکنار از نظارت مجلس و این بار تحت سطره بکفر که عنوان رئیس توه قضائیه را باو داده اند باقی خواهد ماند. وزارت دادگستری کماتی سابق یک دستگاه صرافاداری و نقش وزیر آن تابع اراده رئیس توه قضائیه و در همان حد

تنظیم کننده و رابط یاد دیگر قوای کشور تثبیت شد. آنتور که آقایان تصویب کرده اند، دستگاه قضایی کشور وسیله ای تحت نظر و اراده "رهبر نظام" است و هم او رئیس توه قضائیه را بر میگزیند.

مضوبه دیگر مربوط به نهادی کردن هیات بازرسی در قانون اساسی است. با افزودن ماده های بازرسی قانونی اساسی به گروه کوچکی از نمایندگان حکومت سیرده شد تا با تأیید "رهبر" هر زمان که مصلحت دانستند تغییرات ضروری را در قانون اساسی بعمل آورند و برای خالی بودن هر ریضه البته به همه پرس می گذارند.

همه این تغییرات، بدون اینکه هیچ بحث خشک و خالی موافق و مخالف، توسط حتی جناح های حکومت، در مطبوعات و رسانه های گروهی در میان باشد، تصویب گردید و قرار هم شد که در هر مرداد ماه از مردم در باره آنها "نظرسنجی" بگیرند. پیداست که چنین نحوه برخوردی دارای این محرک سیاسی است که سلطه بی چون و چرای باند خامنه‌ای - رفسنجانی را در حکومت تحکیم نماید، از همین جا نیز هست که با وجود جو مهدلی و همراهی که سوگ خمینی در میان حکومتیان موقتاً موجود آورد برخی مخالفتها به هر صدمه و در حال و هوای سوگ و هزاراری محافل حاکم نیز مجال خودنمایی یافت.

۲۵۵ نفر از نمایندگان مجلس در نامه ای خطاب به احمد پسر خمینی از او خواستند که در کار مجلس مشارکت ورزیده و نقش فعالی در آن بعهده گیرد. نامه ۲۵۵ نفر از نمایندگان مجلس، که گفته میشود به اشاره رفسنجانی بر زمینه دلجویی از احمد خمینی تحریر یافت، در همین حال گویای آنست که ناراضی پسر خمینی از پذیرفته شدن طرح شورای رهبری در مجلس خبرگان که پیششاده بود او نیز شعوی از رهبری آن باشد واقعتاً دارد.

بنظر میرسد که پسر خمینی از اینکه با مرگ پدر نتواند خود را از دست بدهد و به حاشیه حکومت رانده شود، بطور جدی دل نگران است.

هم نامه موهن و سراپا امانت بار احمد خمینی به آیت الله منتظری و هم طرح پیشنهاد هضویت احمد در شورای رهبری ۳ تا ۵ نفره در مجلس خبرگان، حاکی از آنست که او در مبارزه قدرت جناحهای حکومتی دست دارد و منافعی را تعقیب میکند. خمینی در وصیت نامه خود برای مرضی اندام احمد جا باز گذارده است زیرا طبق وصیت خمینی احمد معبر و منسر گفته ها و نوشته های او است. این در واقعت بمعنی آنست که خمینی احدی را قائم مقام معتقدات و امین افکار و اندیشه های خود معرفی کرده است. بدور از واقعیت نخواهد بود. اگر بگوئیم در شرایطی که مبارزه جناحها در حکومت و پیرامون آن از جمله کماتی سابق بر محمل تاویل و تفسیرها از سخنان خمینی پیش رانده خواهند شد، چنین موقعتی به کشیده شدن مستقیم تر احمد مثلاً زیر علم تحقق "مواعید امام" در جنگ قدرت و جدال خطاهای در حکومت باز هم بیشتر مساعدت نماید.

چون دیگر واکنش اعتراض آمیز نمایندگان مجلس در قبال تلاش هیات بازرسی برای تضعیف موقعت مجلس است. ۱۷۷ نماینده مجلس شورای اسلامی در نامه ای خطاب به مجلس، رئیس هیات بازرسی، نسبت به اعطای اختیار انحلال مجلس به هیات بازرسی اعتراض کردند. در نامه نمایندگان تأکیدات زیر چشم گیر است: "اصل ۳۳ قانون اساسی بطور روشن بیان میکند که نباید در هیچ زمانی کشور بدون مجلس باشد... لزوماً متذکر میگردد که مسیون محترم مسائل رهبری شورای بازرسی قانون اساسی بدون توجه به محورهای تعیین شده از طرف حضرت امام قدس سره و بدون در نظر گرفتن سایر اصول غیر قابل تغییر قانون اساسی موضوع نحوه انحلال مجلس شورای اسلامی را مورد بررسی قرار داده و در شور اول به تصویب رساند که این موضوع باعث نگرانی نمایندگان منتخب مردم در مجلس شورای اسلامی گردیده است."

اصلاً طرح موضوع انحلال مجلس شورای اسلامی به مصلحت نظام جمهوری اسلامی ایران که یک نظام مردمی و متکی به قدرت مردم است؛ نبوده و نخواهد بود و حاصلی جز یاس و دل سردی مردم در بر نخواهد داشت. این فاکت از ریزی پیشین ما را در زمینه ظهور دو گرایش در برخورد با مجلس تأیید میکند و نشان میدهد که جدال میان این دو گرایش یکی از زمینه های انکشاف تحولاتی در هیات حاکمه جمهوری اسلامی است.

البته بدنبال انتشار نامه نمایندگان، خامنه‌ای حکم کرد موضوع مورد بحث از دستور کار هیات بازرسی خارج شود. با اینحال ظاهر شدن این دو گرایش این نکته را به ثبوت رساند که اکثریت پرنفوذترین نمایندگان حکومتی در موضع تضعیف موقعت مجلس قرار دارند و از این سبقتگیری دفاع میکنند که سطره جناح خاصی با ایفای نقش دیکتاتور مآبانه امثال خامنه‌ای و رفسنجانی در حکومت آخوندی تحکیم بیابد.

در این ارتباط استعفاى نماینده کرج از نمایندگی مجلس در شور یاد آوری است. این نماینده اقدامات باند خامنه‌ای - رفسنجانی را تلاش برای سلطه یک جناح خاص در حکومت توصیف کرد و در اعتراض به این اقدامات از نمایندگی مجلس استعفا داد.

در پس میاهوی بسیاری که حکومت برای جانداختن آیت الله اراکی، بعنوان "مرجع معتبر" و "معتبرترین مرجع" براه انداخته است نیز نشانه های از گسترش اختلاف بین باند خامنه‌ای - رفسنجانی با مراجع بچشم میخورد.

مناظر با تجدید سازمان و ترکیب ارگانهای عالی حکومتی، تبلیغات پر سروصدایی پیرامون آیت الله اراکی براه انداخته شد. باند خامنه‌ای - رفسنجانی او را "شیخ الفقه" و معتبرترین مرجع بعد از خمینی معرفی میکنند و همه تلاشها متوجه آنست که برای تطهیر و تأیید شرعی تصامیم و اقدامات خود او از یک مرجع حلقه بگوش برترشد. اراکی هم نشان میدهد که برای چنین سمت و معامله ای آمادگی دارد.

جالب توجه است که آیت الله اراکی، بلحاظ سیاسی یک چهره کاملاً ناشناخته و بی نام و نشان است و وارد کردن او در معادلات سیاسی، قبل از هر چیز نشانه تمهیداتی است که باند خامنه‌ای - رفسنجانی برای توفیق اتوریته رهبری سیاسی بر رهبری مذهبی، یعنی مراجع، بدان دست یازیده است. بنظر میرسد که این پدیده در دستگاه آخوندی و بویژه در سطح رهبری مذهبی، مناقشات و کشاکشهایی را دامن بزند، چرا که در بطن این روند تلاش برای متزوی تر ساختن آیت الله منتظری و حتی محدود کردن نقش و وزن آیات عظامی نظیر گلپایگانی و مرهشی نیز مشهود است.

باید توجه داشت که روند سرکوب هواداران آیت الله منتظری و منفرد ساختن خود او در دستگاه آخوندی با توت ادامه دارد. او با نشان حکومت حتی مراسم را که منتظری در سوگ خمینی برگزار کرده بود بر هم زدند. در مطبوعات دولتی نیز بنحو اجانت باری تنفا اطلاعاتی سوگواری او را، آتم در جایی نامناسب درج کردند. بنظر میرسد که اکنون آیت الله منتظری بیش از گذشته قادر است نشان دهد که باند خامنه‌ای - رفسنجانی، نه پایبند "ارزشهای انقلاب" بلکه تنها و تنها در اندیشه تحکیم موقعت خود در حکومت هستند. این امر برای اشفاه نفوذ آیت الله منتظری زمینه مساعدتری بویژه در نزد طلاب بوجود می آورد.

منتظری در پیام خود به خامنه‌ای بمناسبت انتخابش به مقام رهبری، نوشته بود: "انشاء الله در مسائل مهم و سرنوشت ساز مشورت با حضرات آیات عظام و علماء اعلام و شخصیت های متعهد و آگاه مورد توجه خواهد بود... بی اعتنائی باند خامنه‌ای - رفسنجانی به توصیه و مطالبه آیت الله منتظری موجبات تصمیع اختلافات و گسترش منازعات را فراهم خواهد آورد."

تحولات سیاسی بعد از مرگ خمینی هنوز مراحل آغازین خود را طی میکند، اما منظره کلی این تحولات در آن پایه از وضوح و روشنی قرار دارد که میتوان دو راستای اساسی را تمیز داد.

سیادت سیاست بر مذهب با همه تلاشهایی که برای تر اشدن اعتبار و منزلت مذهبی برای شخص خامنه‌ای صورت می گیرد، و روندی است که بطور گریزناپذیری می باید به پیش رانده شود. انتخاب خامنه‌ای و تغییرات قانون اساسی، مستقل از تفسیری که همانان آن بدست می دهند به این روند شتاب می بخشد. قلم کردن یک مرجع دولتی، بمناسبت ستوانه شرعی تصامیم و اقدامات باند خامنه‌ای - رفسنجانی در دستگاه رهبری مذهبی یعنی در سطح مراجع تقلید مسلمانان، قبل از هر چیز باز تاب دهنده همین واقعت است.

از سوی دیگر پیشبرد این روند، در شرایط خلاء اتوریته مذهبی خمینی که به هیچ وجه خودنمایی حاکم قادر به ساختن بدیلی بر آن نیستند در آرایش سیاسی کنونی و بویژه در شرایط ضعف و پراکندگی جنبش دموکراتیک مردم این زمینه را دیدد آورده که سطره استبداد آخوندی با نقش دیکتاتور مآبانه امثال خامنه‌ای و رفسنجانی تحکیم گردد.

عصلاً تمرکز مدیریت در دستگاه حکومتی به تمرکز بیشتر قدرت سیاسی منجر شده است. همانگونه که بیشتر یادآور شدیم، خلاء نفوذ کلام خمینی اکنون با بکرشته قانونگذارایی جبران شده است که کشور را جولانگاه دیکتاتورهای همایه سرسی چون "رهبر عالی" و "رئیس جمهور" میکند. در آرایش سیاسی کنونی، پی آمد طبیعی این امر سلطه باند خامنه‌ای - رفسنجانی در حکومت آخوندی و انحصار بیش از پیش قدرت در دست

اعلامیه ک.م. سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

ترور دکتر قاسملو و همزمانش را محکوم می‌کنیم!

موملطان مبارز! با کمال تأسف اطلاع یافتیم که پنجشنبه ۲۲ تیرماه ۱۳۶۷؛ دکتر عبدالرحمن قاسملو مبارز سرشناس و دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران و آقای عبدالله قادری نماینده این حزب در اروپا و یکی از مبارزان کرد هراتی طی یک توطئه ردیانه و جنایتکارانه در وین ترور و به قتل رسیدند. در جریان این حادثه یکی از مأموران رژیم نیز زخمی شده است که اکنون در اختیار پلیس وین است.

موج، همدار جدی برای همه سازمانها و نیروهای مترقی کشور است. کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ترور و قتل دکتر قاسملو، عبدالله قادری و مبارز کرد هراتی را بشدت محکوم میکند و از دولت اطریش مصرانه میخواهد که عاملان این جنایت را بازداشت و هویت آنان را با اطلاع همگان برساند. کمیته مرکزی سازمان این حادثه تأسف بار را به خلق کرد، رهبری، کادرها و همه اعضا و پیشمراگان حزب دمکرات کردستان و به خانواده‌های قربانیان حادثه از صمیم قلب تسلیت گفته و برای مبارزه آنان علیه رژیم و در راه آزادی مردمی و ملی خلق کرد، پیروزی آرزوی کند.

اعلامیه کمیته مرکزی... بقیده از صفحه ۱ میدهند. آنها حتی به سازمانها و مجامع مذهبی و قبیروثر نیز اجازه فعالیت قانونی نمیدهند. از جمله آنها از حدود ۶۰ سازمان و انجمن قیر موثر که درخواست پذیرش فعالیت قانونی کرده‌اند؛ فقط به چند جریان که آشکارا وابسته به باند حاکمه هستند، اجازه فعالیت داده‌اند. در شرایطی که مطبوعات و دیگر رسانه‌های گروهی در انحصار سران رژیم است و جز شناختی برای حکومتگران هیچ حرف و سخن دیگری مجال عرضه نمی‌یابد، در شرایطی که هیچ اطمینانی به درستی انجام انتخابات وجود ندارد، آنچه برگزار میشود نه انتخابات واقعی، بلکه یک نمایش از پیش ساخته حکومتی است. تا زمانیکه چنین شرایطی وجود دارد و آزادی و امنیت مردم و مخالفان سیاسی تأمین نشده است، هرگونه انتخابات یک بازی پوچ و یک نمایش هوافضیانه است.

نقشه و هدف از پیش طراحی شده سران حکومت در انتخابات آن است که رنسانجانی را که برای نیست ریاست جمهوری منصوب کرده‌اند، از طریق یک نمایش انتخاباتی هر چه سریعتر بر این مسند بشانند و با دادن اختیارات وسیع با یک اصلاحات قانون اساسی، ثبات رژیم را در قیاب خمینی تأمین کنند. آنها برای دستیابی باین هدف حتی کاندیدائی سایر طرفداران حکومت را نیز تحمل نکردند و اسامی آنان را نیز که مشتمل بر ۸۰ نفر می‌باشد حتی با اطلاع عموم مردم هم نرسانند. سپردن همه اختیارات به یک نفر و تحصیل یک مستبد، پی آمد این نقشه شوم است.

هم میهنان مبارز و آزادیخواه! سران رژیم در تعقیب اهداف خود، همه بررسی اصلاحات قانون اساسی را نیز با انتخابات همزمان کرده اند. اصلاح یا تغییر قانون اساسی باید توسط مجلس نمایندگان مردم که با رای آزاد، مخفی و همگانی انتخاب شده‌اند، بررسی و تصویب شود و پس از آن در فرآیند صومقی قانونیت یابد. اما اصلاحات فعلی در شورای بازنگری قانون اساسی تهیه و تصویب شده است. این شورا منتخب مردم نیست. این شورا قانونی هم نیست. چرا که حتی در قوانین جاری رژیم نیز پیش بینی نشده است. مصوبات چنین شورائی یعنی اصلاحات قانون اساسی فاقد اعتبار مردمی و قانونی است.

اطلاعیه ک.م. سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) درباره شهادت دکتر قاسملو

موملطان مبارز! برابر اطلاعات منتشره از سوی مقامات و مطبوعات اطریش، قاتلین دکتر عبدالرحمن قاسملو، عبدالله قادری و دکتر رسول فاضل، از مسئولین و عوامل وابسته به جمهوری اسلامی بوده‌اند. کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران نیز عوامل رژیم را مسئول این قتل اعلام کرد. شواهد فعلی حاکی از آنست که طراحان و عاملین این جنایت، نقشه ترور را از قبل و با اطلاع از مذاکره، محل و زمان آن کشیده و آنرا در جریان مذاکره به اجرا میگذارند.

ریسم در آشت. ترور دکتر قاسملو از تمایل آشکار دشمنان آشتی ناپذیر خلق کرده تشدید سرکوب و کشتار این خلق خبر میدهد. تمرکز گسترده نیروهای ارتش و سپاه در کردستان که پس از آتش بس صورت گرفت نیز مبین همین امر است. نیروهای ترقیخواه ایران و جهان این عمل جنایتکارانه را محکوم کردند. شرکت گسترده و وسیع احزاب و سازمانهای مترقی ایران و مقامات و افراد سرشناس ایرانی و خارجی در مراسم تشییع جنازه و تدفین دکتر عبدالرحمن قاسملو، نشانه ابراز همبستگی گسترده با مبارزه خلق کرده حزب دمکرات کردستان ایران و خانواده‌های قربانیان حادثه است.

دولت اطریش حکم جلب دو تن از مأمورین دولت ایران که گفته میشود چند روز قبل تر برای مذاکره با پاسپورت دیپلماتیک به وین مسافرت کرده بودند را صادر کرده است. دولت ایران از تحویل دو نفر به پلیس اطریش خودداری کرده و مانع از افشای هویت عاملان این جنایت هولناک شده است.

شواهد کنونی حاکی از دست داشتن وابستگان جمهوری اسلامی در این جنایت است. قتل دکتر قاسملو و همزمانش نشانه دیگری از بی اعتباری موازین شناخته شده بین المللی در جمهوری اسلامی و معمول بودن ترور اعلامیه کمیته کردستان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ترور ناجوانمردانه دکتر عبدالرحمن قاسملو، عبدالله قادری و مبارز کرد هراتی رسول فاضل را محکوم میکنیم!

جبران کنند و در برابر توطئه‌های آتی رژیم سد محکمی بر پاسازند. گرامی باد خاطر شهید قاسملو و همزمانش! پیروز باد جنبش انقلابی خلق کرد! سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی! کمیته کردستان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۲۴ تیرماه ۱۳۶۸

ملی خلق کرد و دمکراسی در ایران است. عوامل ارتجاع و دشمنان خلق کرد در این خیال واهی بسر میبرند که با ترور ردیانه مبارزان سرشناس خلق کرد، خواهند توانست بر جنبش ملی کردستان غلبه کنند. اما تجارب دهه‌های اخیر بطور متعنی اثبات کرده است که جنبش ملی خلق کرد با تاریخ خونبار خود در مبارزه علیه ارتجاع و استبداد و با پشت سر گذاشتن فراز و نشیب‌های بسیار به اچنان جدی از نضج سیاسی رسیده است که فقدان چنین مبارزانی مانعی در موجودیت انقلابی و رزمنده آن ایجاد نکند. رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی که پس از فراغت از جنگ با عراق نیروی عظیمی را به منظور سرکوب جنبش انقلابی خلق کرد گسیل داشته است، تلاش خواهد کرد که از فقدان دکتر قاسملو در جهت تحقق اهداف خود در کردستان ایران، حداکثر بهره برداری را بکند. شرایط حساس کنونی بیش از هر زمان هوشیاری و مسئولیت همه جانبه می‌طلبد. کمیته کردستان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) اعضا و پیشمراگان حزب دمکرات کردستان ایران و سایر نیروهای ملی و انقلابی خلق کرد را به یگانگی، وحدت و اتحاد عمل هر چه بیشتر دعوت میکند. بگذار نیروهای ملی و انقلابی کردستان این حاشه تأسف بار را با نزدیکی و اتحاد عمل خود در جهت تحکیم جنبش مقاومت کردستان ایران، به پیروزی رسانند. مبارزه بر حق خلق کرد و سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی

۸ تیر روز فقیهان شهید



یک سال از آغاز فاجعه ملی گذشت



یکسال از آغاز فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی ایران گذشت. در این یورش حیوانی دژ خیمان حاکم بر کشور ما، تعداد بیشماری از فرزندان مبارز و انقلابی مردم را سبانه کشتند. تاکنون اسامی هزاران نفر از زندانیانی که ناجوانردانه قتل عام شدند بدست آمده است. اما ابعاد فاجعه بزرگتر از اینهاست. رژیم هنوز در باره انتشار اسامی قربانیان جنایات خود سکوت کرده و باز به شرارت ادامه می دهد. هر روز بر خیل شهیدان افزوده میشود. از این یورش جنایتکارانه و ابستگان به هیچیک از سازمانها و احزاب و جریانات مترقی کشور مصون نبودند. هر که را خواستند کشتند، چه آنهاثیکه سالها پیش محکوم شده بودند، چه آنهاثیکه محکومیتفان سالها پیش تمام شده بود، چه کسانی که بلا تکلیف بودند و چه آنهاثیکه اتفاقی در خیابانها باز داشت شده بودند. اسیران به نجیب ترین شکل و بطور بی سابقه گروه گروه بدون حماکه در زندانها تیرباران و یا حلقه آویز شدند و در گورهای جمعی شبانگه مدفون گردیدند.

سرانجام حضور هزاران نیروی باتجربه، سازمانگر، نداکار و انقلابی، نیروئی با کیفیت و دارای ارزشهای مهنوی و سیاسی بالا در زندانها، رژیم جمهوری اسلامی را هراسان می ساخت.

قتل عام بی سابقه زندانیان سیاسی کشور جزئی از مجموعه تصمیماتی بود که خمینی و مدستانش در رابطه با آماده سازی رژیم برای پس از مرگش طراحی و اجرا کردند. در این فاجعه ملی بسیاری از افراد موثر سازمانهای سیاسی کشور، راجل سیاسی، کادرها و عناصر پرسابقه و ترقیخواه که در زندانها اسیر بودند، اعدام شدند. کسانی که حضورشان در تحولات سیاسی آینده کشور به نفع مردم موثر بود.

تاکنون معلوم شده است که خمینی شخصا دستور قتل عام زندانیان سیاسی کشور را صادر کرده بود. او طی فتوائی حکم به اعدام اسیرانی داد که بر سر اعتقاد خود بوده و غیر مسلمان یا مضر اسلام تشخیص داده شدند. او هیات هائی را در زندانها مامور اجرای حکم خود نمود. هیات های سه نفره اجرای حکم خمینی در یک سؤال و جواب چند دقیقه ای با اسیران و بدون اطلاع زندانیان از ماجرا، حکم به اعدام آنها دادند. رفسنجانی، خامنه ای و فرزند خمینی در این تصمیم گیری و جنایت با او همدمت بودند. بی بی سابقه ترین کشتار در اوین و گوردهشت صورت گرفت. قبل از این حدود سیصد نفر از زندانیان، آنهاثیکه مدتها پیش محکومیتشان خاتمه یافته بود و هنوز آزاد نشده بودند از اوین به گوردهشت منتقل شدند. در اوین حکم خمینی را هیاتی مرکب از نیری جنایتکار قاضی شرع اوین، اشرافی تیمکار دادستان، رئیس هیات او و پور محمدی جلا دهنده ساواک خمینی به امر اگذار دند. در گوردهشت نیز آخوند نیری، اشرافی و نماینده ساواک خمینی جزا یافت بودند. در سایر شهر ستانها هم هیات هائی مرکب از حاکم شرع، دادستان و نماینده اطلاعات در محل به کشتار زندانیان پرداختند. ابعاد فاجعه در حدی بود که حتی بعضی از خدمتگزاران سابق رژیم نیز اعدام شدند. این امر باعث شد تا از درون خود رژیم به این تیمکاریها اعتراض شود. آیت اله منتظری طی نامه هائی به خمینی و سایر مسئولان و دست اندر کاران، آنها را نسبت به هواقب این تیمکاریها هشدار داد. او طی نامه مورخ ۹/ مرداد ۶۷ خود به خمینی و نامه ای به هیات اجرای حکم او در اوین و گوردهشت در تاریخ ۲۴/ مرداد ۶۷، که بعدا انتشار شد، به اعدام بدون محاکمه ۱۱۰ زندین هزار نفر در ظرف چند روز ۱۱۰ به مبارزه با قتل و ابده از طریق کشتن ۱۱۰ به اعدام کسانی که به کمتر از اعدام محکوم گردیده اند ۱۱۰ به این گونه قتل عام بدون محاکمه آن هم نسبت به زندانی اسیر ۱۱۰ اعتراض کرد. او به خمینی نسبت به عکس العمل مردم ایران و جهان هشدار داد. آیت اله منتظری که حدودا از کم و کیف قضایا مطلع بود طی نامه دیگری به خمینی که در تاریخ ۹/ مرداد ۶۷ نگاشته شده است، از خود در باره اعدام هائی که به فرمان خمینی انجام گرفت سلب مسئولیت کرد و نسبت به جنایت های مسئولین اطلاعات رژیم در انتقام گیری از زندانیان سیاسی کشور با ذکر شواهدی مشخص اعتراض نمود. او به خمینی نوشت "حضر تعالی ملاحظه فرمائید چه کسانی با چه دیدی مسئول اجرای فرمان مهم حضرت تعالی به بدما هزاران نفر مربوط است می باشد؟" اما دیری نیاید که خمینی جنایتکار او را تیر بگوشه ای فضاحت بار کنار گذارد. اکنون خمینی مرده است، اما جنایاتی که به فرمان او و یاری و همکاری مدستانش در زندانهای ایران صورت گرفت، داغ تنگ ابدی بر چهره او و رژیم جمهوری اسلامی که او پایه گذار د، نهاده است.

تعداد زیادی از زندانیان رو به دیوار با چشم بند نشسته بودند این کلمات از پاسداران و ناصریان جلا د و لشگری دژ خیم گاه به گوش می رسید "اینو شلاقش بزن"، "بیرش حسنه"، "حال دیگر کم کم قیر هادی بودن وضع مشخص شده بود اما هنوز ابعاد قضایا روشن نبود. لشگری جانی یک به یک بچه ها را بلند می کرد و به راجرو دیگری انتقال می داد، در آنجا از زندانی می پرسید:

واستگی گروهیت چیست؟ سازمانت را قبول داری یا نه؟ اگر جواب منفی بود می پرسید، انزجار نامه می نویسی؟، مصاحبه می کنی؟ اگر زندانی نمی پذیرفت او را به محل دیگری هدایت می کرد. در محل جدید، زندانیان را در مقابل در اطاقی به صف می کردند و آنها را یک به یک بدون اطلاع از کم و کیف قضایا به اطاقی که در آن ۳ نفر نشسته بودند هدایت می نمودند. این ۳ نفر عبارت بودند از آخوند نیری جنایتکار حاکم شرع زندان اوین، اشرافی دادستان، و نماینده ساواک خمینی، آنها به زندانیان به دروغ می گفتند که هیات بررسی وضعیت زندانها هستند، اما در واقع آنها هیات تصمیم گیری در باره اعدام زندانیان سیاسی بودند که بدستور خمینی تشکیل شده بود. آنها از زندانیان در یک سؤال و جواب چند دقیقه ای می پرسیدند که:

واستگی گروهیت چیست؟ سازمانت را قبول داری یا نه؟

مذهبیت چیست؟ نماز می خوانی یا نه؟

حاضری این کافه را امضا کنی؟ (در آن کافه متنی نوشته بودند که شخص اعتقادات خود را نانی می کرد)

نوع پاسخ زندانی به این پرسش ها که در مجموع یکی دو دقیقه بیشتر طول نمی کشید مبتنی تصمیم گیری در باره حیات و یا مرگ او بود. اگر هیات مورد بحث شخصی را "مرتد" تشخیص می داد، حکم صادر شده بود، او چند لحظه بعد اعدام می شد. بسیاری از اسیران بی دفاع که هیچ اطلاعی از قضایا نداشتند با یک سؤال و جواب کوتاه اعدام شدند. بعضی از آنهاثیکه طول انتظار در راهروها چیزهائی فهمیده بودند و حدس زده بودند دقیق تر برخورد کردند. اهدامی ها را بلاوقفه اعدام می کردند و سایرین را که تعدادشان به مراتب کمتر از اهدامی ها بود هر روز برای خواندن ۵ وعده نماز ۵ بار شلاق می زدند و شکنجه می کردند. زندانیان هنوز از اعدام همزمان خود بی اطلاع بودند هنوز برای آنهاثیکه زنده مانده بودند معلوم نبود که سؤال و جوابها برای چه بوده است و سر نوشت بقیه چه شده است. دژ خیمان کماکان می گفتند که برای جدا کردن مسلمانها و قیر مسلمانها و طبقه بندی زندان این سؤالها را می کنند و مسئولان زندان می گوشتند بندهای دیگر هیچگونه اطلاعی از قضایا نداشتند تا بدون کوچکترین اطلاع از تصمیم آنها، اعدام شوند. اما کم کم برای اسیران روشن شد که تصمیم رژیم قتل عام زندانیان سیاسی است و تنها معیار آنها مسلمان یا کافر بودن زندانیان است.

بسیاری از زندانیان به فجع ترین شکلی چند لحظه پس از سؤال و جواب گروه ۳ نفر، پس از "تعیین" در آغوش تاتر زندان گوردهشت اعدام شدند و اجساد آنها با بنز خاور و تریلی به نقاط نامعلوم حمل شد و در گورهای جمعی ریخته شد. بیش از دو سوم از ابستگان و احزاب و سازمانهای انقلابی چپ کشور در زندان گوردهشت بقیه در صفحه روبرو

هنوز ابعاد فاجعه و تساوتی که دژ خیمان بدستور خمینی در زندانها اعمال داشتند روشن نشده است، اما اطلاعات محدود موجود در باره چگونگی سازماندهی این کشتار در زندانهای گوردهشت و اوین که حدودا وضع مشابهی داشتند و بیشترین کشتارها در آنها صورت گرفت، خود گویای همق جنایت و افشاکر گوشه هائی از دندمنشی رژیم جمهوری اسلامی است.

بدنبال تصمیم خمینی و مدستانش مبنی بر قتل عام زندانیان سیاسی، اوایل مرداد ماه سال پیش زندانیان سیاسی در زندانهای گوردهشت و اوین با وضع ویژه ای مواجه شدند. دژ خیمان بدون دلیل و بطور ناگهانی از حدود ۷ مرداد ماه ۶۷ تمامی ارتباطات زندان گوردهشت با خارج را قطع کردند، ملاقات، هواخوری، اعزام زندانیان بیچاره به بهداری... و هر آنچه که می توانست بین بندهای مختلف زندان و همچنین بیرون زندان ارتباطی ایجاد کند قطع شد و فشار افزایش یافت. زندانیان در میان بهت و حیرت در رابطه با این اقدام بی دلیل حدسیاتی می زدند و می گوشتند علت اوضاع جدید را دریابند، اما اطلاعات آنها دلیل قطع ارتباط با خارج از زندان بسیار محدود و کم بود. همه ای گمان می کردند که در ملکیت اتفاقات خاصی رخ داده است. بعضی فکر می کردند که این تصمیم آغاز فشار مجدد به زندانیان می باشد است، و همه ای انتقام گیری از زندانیان سیاسی بدلیل اتفاقات در قرب کشور را مطرح می کردند. نگاهها و مامورین زندان در مقابل پائشاری زندانیان و سؤال در باره طبل قطع ملاقات ها و هواخوری، اظطرابی اطلاعاتی می کردند و می گفتند "دستور از بالاست"، صحبت های بعضی از دژ خیمان از جمله لشگری جلا د، رئیس انتظامات زندان گوردهشت مبنی بر ضرورت تصفیه مخالفین، و تجدید زندانیان مبنی بر اینکه "بجز راست دست از با خطا نکشید" هشدار دهنده بود. در بندهائی که زندانیان وابسته به سازمانهای چپ کشور نگهداری می شدند، حدود یکماه وضع بر همین منوال گذشت. زندانیان بعضی از بندها به این وضع اعتراض و گاد در این رابطه استصاف می کردند و زندانیان با خشونت حیوانی آنها را سرکوب می نمودند و تهدید می کردند. طی مرداد ماه ارتباطات بندهای مختلف زندان بسیار محدود و نزدیک به صفر بود و نیروهای چپ هیچ اطلاعی از سر نوشت مجاهدین در بند نداشتند. پس از گذشت ۳ هفته از قطع ملاقاتها، حرکات مشکوکی در زندان به چشم می خورد. رفت و آمد شبانه تریلی به آغوش تاتر زندان، سرو صدای ماشین سم پاش و آکنده شدن فضای زندان از بوی تعفن، خبر از حادثه ای جنایت بار در بند مجاهدین می داد. اوایل شهریور ماه نوبت به بندهای دیگر رسید و دژ خیمان زندانیان را گروه گروه جدا کرده و با چشم بند به راهرو ای اصلی زندان گوردهشت می بردند و روی زمین می نشانند. بچه های کوشیدند تا از هر جمله ای که از دهان پاسداران و شکنجه گران بیرون می آمد، اوضاع را پس از بی خبری یکماه دریابند. برای همه این مساله مطرح بود که علت قطع ارتباطات زندان چه بوده است و چه حادثه ای را باید انتظار کشید، فقط در راهرو ی بزرگ گوردهشت که

زندانها همیشه بعنوان یک مرکز تربیت سیاسی و آموزش نقش بزرگی در جمع بست تجارب و کار تئوریک سیاسی بازی کرده است.

زانسوی خواب مرداب

ای مرغهای توفان! پروازتان بلند
آرامش گلوله سربی را
در خون خویشتن

اینگونه عاشقانه پذیرفتید،

اینگونه سهریان.

زانسوی خواب مرداب، آوازتان بلند.

می‌خواهم از نسیم بپرسم:

بی جزر و مد قلب شما،

آه،

دریا چگونه می‌تپد امروز؟

ای مرغهای توفان! پروازتان بلند.

دیدارتان: تَرَم بودن؛

بدرودتان: شکوم سردون؛

تاریختان بلند و سرافراز:

آنسان که گشت نام سردار

زان یارباستانی همرازان بلند.

غیبه‌ی کدکنی

یکسال از آغاز... غیبه از صفحه قبل

تیرباران شدند، تعداد بسیاری از مبارزان مجاهد خلق
سیعانه شکنجه و تیرباران شدند و مورد انتقام گیری قرار
گرفتند. بقیه زندانیان هر روز شکنجه می شدند و آنها را
برای خواندن نماز می زدند، وضع در زندان اوین نیز کم و
بیش به همین نحو بود.

در ماجرای شکنجه های ددمنشانه دژ خیمان در
روزهای بعد عده ای خودکشی کردند. رفیق شهید خلیل
شعبازی از کادرهای ارزشمند سازمان ما که در گوهر
دشت اسیر بود از آنجمله بود. او را که از سال ۱۳۵۸ تا
۱۳۶۷ در زندان بود بخاطر خواندن نماز روزهای
طولانی شکنجه کردند و آزار دادند. او در فرصتی باشکوه
ای شکسته شکم خود را درید و به زندگی پرافتخارش
پایان داد. رفیق سبیلادرویش کهن از رفقای سازمان ما
نیز که در زندان زبان اسیر بود بر اثر شکنجه های مداوم و
ددمنشانه دژ خیمان در زندان زن که مدتی بعد از تعیین
تکلیف زندانیان مرد شروع شده بود، دست به خودکشی
زد و به شهادت رسید.

طی یورش ناجوانمردانه رژیم به زندانها تعداد زیادی
از کادرها و اعضای برجسته سازمان ما به شهادت رسیدند
که تاکنون اسامی بیش از یکصد تن از آنها مشخص شده
است. آنها تا آخرین دم از آرمان های مقدس خود دفاع
کردند و بر سر پیمان شان با مردم ایستادند. رفقای شهید
انوشیروان لطفی و رفیق مشاور هیات سیاسی سازمان،
صد اسلامیه و رحیم اسدالهی اعضای کمیته مرکزی
، سمیل های مقاومت و سرافرازنی فدائیان خلق و رفقا
محمد حسین دینک شوری و حمید منتظری اعضای
مشاور کمیته مرکزی و مبارزان پرسابقه و فداکار از جمله
این شهیدان اند. هنوز اطلاعات به آن اندازه نیست که
بتوان از حماسه هایی که اسیران دریند در این هنگامه
نامردمی آفریده اند سخن گفت، هنوز قهرمانی های
فرزندان دلاور مردم در پای چوبه های دار و میدان های
تیرباران نقل نشده است.

رژیمی که خمینی پایه گذار آن بود طی ۱۰ سال
حکومت تنگنای خود بر کشور، جز جنگ، کشتار و ویرانی،
سرکوب و استبداد و پایمال کردن ابتدائی ترین حقوق
فردی و اجتماعی مردم، و وابستگی های اقتصادی و فقر و
فلاکت، حاصلی نداشته است. خمینی و مهدستان و
وارثان او مسئول همه فجایعی هستند که در میهن ما
اتفاق افتاده است. این رژیم ضد مردمی و قرون
وسطائی طی حیات تنگنای خود هزاران نفر از بهترین
فرزندان مردم ما را اعدام کرده است. این رژیم برای
حفظ خود جز توسل به سرکوب و اعمال استبداد و اختناق
چاره ای ندارد و نیروهای ترقیخواه ایران نیز باید برای
مبارزه در راه سرنگونی این مغربتر مرگ و ویرانی و
تحقق آزادی متحد شوند. قتل هام بی سابقه زندانیان
سیاسی ایران و تحولات سیاسی کنونی کشور یکبار دیگر
ضرورت و فوریت اتحاد و همبستگی همه نیروهای
ترقیخواه ایران را برای مبارزه علیه رژیم ارتجاعی و
استبدادی جمهوری اسلامی مطرح کرده است.

۸ تیر روز رفیقان شهیدان



هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

۸ تیر، روز گرامیداشت خاطره رفقای شهید ماست. روز آنها که جان بر سر پیمان نهادند، روز آنها که قلب ملامالام از عشق خود را در دستهایشان بر فراز کردند تا بر مانور افشاندن و الهام بخش رزمی باشد که آگاهانه و داوطلبانه بر گزیده ایم. روز آنها که تا به آخر در راه نیکبختی مردم بر درگرددند و سر به دشمن فرود نیاوردند. روز سرداران، روز بر سر پا ایستادگان در برابر جوخه آتش دشمنان، روز رفیقان شهید.

رفیقان شهید، همزمان تا همین دیروز هم نشین و هم صحبت ما هستند! تو گویی شهادت آنها را بر فراز ما، دور از ما و در طراز و تباری دیگر از ما قرار داده است. از اینجاست که یاد و خاطره رفته شان حس رفقت را، با همه ارزش ها و اصالت های تیر و بخش آن در جان ما شعله ور میکند، قلب هایمان برای آنان به طپش می افتد و سرشار از گرمی گذشت و مهرورزی می شود.

باید همیشه این باور ما باشد که رفیقان شهید در طراز و تبار ما هستند. آنها نه فقط رفیقان که در میان ما ایستادگان اند. آنها در کنار ما هستند، در چشم هایمان نشسته یا ایستاده، و در گوش هایمان صدایشان با ماست. با همه رفیقان گذرگاه رزمی هستیم که با رنج و ایثار و شجاعت می توان در آن پیش رفت. نه فقط زمانی که دیگر نیستیم، امروز که فرصت دیدار هست در یابیم صمدیگر را تا حس رفقت در جان هایمان شعله ور گردد و قلب هایمان برای یکدیگر آواز بخواند و از گرمی گذشت و مهرورزی سرشار باقی بماند. اینچنین بایسته است که روز رفیقان شهید خود را گرامی بداریم! رفیقان شهید چنین بایستگی را از ما می خواهند.

سازمان و دلیعه پر ارجی است که ارزان بها سپرده نشده است. در راه آن و برای آن جانهای بزرگواری قربانی شده اند. روز رفیقان شهید مناسبتی است تا به مسئولیت سترگ خود در حر است از سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، چو نان ثروت اجتماعی که هزاران رفیق در آفرینش آن سهم دارند، نگاهی ژرف بیاندازیم، و از هرگز این نگاه، بوظایف خود تا به آخر عمل کنیم. سازمان از پراج ترین دستاوردهای انقلابی مردم ماست و مثل هر دستاورد انقلابی دیگری برای آنکه باقی بماند و شکوفان گردد باید از آن حر است شود. رفیقان شهید، پیکار گران جبهه مقدم دفاع از مردم و سازمان هستند. دشمن آنها را بخاطر دفاع تا به آخر از سازمان مردمپشان به جوخه های اعدام سپرده است. مدافعه ایثار گرانه آنها از سر چشمه های حیاطندی سازمان ماست. قدرت دفاع ما از آنجاست که سازمان آرمان شریفانه ای را نهایتی می کند که بر خاسته از خواست و نیاز مردم ما و همه بشریت است. خصلت مردمی و انسانی اهداف سازمان و اینکه ما آنرا آگاهانه و داوطلبانه می پذیریم، با قدرت آزادی بخش که از سازمان خود تا به آخر دفاع کنیم.

آری، قدرت مادر اینست که با مردم و از آن مردمیم. قدرت مادر اینست که همه چیز را بنام انسان و بخاطر انسان می طلبد. روز رفیقان شهید، نمادی از گذرگاه رزم ماست که بی رنج و ایثار و رفقت و اهتقاد، نمی توان در آن به پیش رفت. ما می توانیم و باید به پیش رویم و به پیش خواهیم رفت. بگذار یاد و خاطره تابناک رفیقان شهید به ما الهام ببخشد، بر ما و شایان بیاد و از نسیم بیداری فرحناک مان سازد. یاد همه رفقای که تا به آخر در راه نیکبختی مردم و سعادت بشریت رزمیدند و زنده دل به مشق، در برابر جوخه های اعدام شاه و خمینی، سر بلند و ایستاده، جان به آتش بیداد سپردند گرامی باد. ★

★ بیاد فدائیی توده ها

حمید قاج الدینی

بود. در جریان به اصطلاح "انقلاب فرهنگی" از دانشگاه اخراج شد و بار دیگر به تهران آمد و به تشکیلات تهران پیوست. او در سال ۶۰ ازدواج کرد. موجب آشنایی او با همسر آینده اش برای کورا و قلوب بود که هر دو آن رادوست داشتند. از این روی نام اولین فرزندشان را روشن گذاشتند. هنوز یکسال از تولد دخترش قزال سپری نشده بود که حمید دستگیر شد. از چهره های مقاوم زندان بود و در اخصاب غذای زندانیان نقش برجسته ای داشت. در سال ۱۳۶۶ او را به دادگاه بردند و به ۱۰ سال زندان محکوم کردند. یکسال بعد از حکم دادگاه ۷۰ نفر از زندانیان سیاسی را به بازداشتگاه سلطنت آباد (پاسداران) منتقل کردند که حمید هم یکی از آنها بود. در نقشه شومی که ابلیس چهاران برای جان فرزندان عزیز مردم کشیده بود، حمید نیز جان عزیزش نثار بهروزی و سعادت زده ما گردید. جای مزارش را نگفتند اما حمید در قلب جبهه های محله پانچار، دانشجویان دانشگاه ارومیه، در قلب کارگران تهران که حمید چند سال با آنها کار کرد و در قلوب رفقای فدایی همزمش همیشه جاودان است. پانزیر ۷۶ ساک و وسایلش را تحویل همسرش دادند. سنگ کوچکی که حمید بر روی آن شعری از حافظ را حک کرده بود به یادگار مانده است "ما آن شقایقیم که از داغ زاده ایم".

بیادش جاودان ★

آخرین باری که حمید را دیدم چند هفته قبل از دستگیریش در سال ۶۵ بود. حالش را پرسیدم. طبق معمول باخنده گفت: "توپ توپ هستم" یعنی خیلی سر حالم. گفت: "کلاس موسیقی میرم. می خوام سنتور یاد بگیرم." سر به سرش گذاشتم. باخنده و ادا گفت: "من کارنامه هنری درخشانی دارم." می دانستم منظورش چیست. در سالهای نوجوانی با ساختن یک آبارت دستی، سینمایی دایر کرده بود و برای بروچیه های محل فیلم نشان می داد. گفتم: "خوب حالا چقدر پیشرفت کردی؟" گفت: "استادم می گوید باید توی خونه خیلی تمرین کنی من هم که پولی برای خریدن سنتور ندارم. واسه همین، با دو تا چنگال روی میز توی خونه تمرین می کنم." گفتم: "حمید سر به سرم نذار." در حالیکه از خنده به خود می پیچید گفت: "تویی، باور کن."

حمید بچه پانچار تهران بود. خانواده اش از طالقان به تهران کوچیده بودند. مثل بیشتر بروچیه های محله پانچار عاشق فوتبال بود. یک لحظه آرام نداشت، تیم فوتبال درست می کرد. فیلم نشان می داد. کتابخانه محلی برپایی کرد و... با چنین جان پر خروش و نا آرامی بود که وقتی در سال ۵۵ وارد دانشگاه ارومیه شد، در پیوند با مبارزات دانشجویی قرار گرفت و در ادامه آن به یک گروه مخفی هوادار سازمان راه یافت. با اوج گیری قیام مردم همه وجودش را در راه انقلاب به خدمت گرفته بود. از چهره های فعال پیشگام دانشگاه

اصلاحات قانون اساسی با کدام هدف؟

بقیه از صفحه اول
دوماه کار خود را به پایان برساند و اصلاحات قانون اساسی را برای باصلاح همه پرسشی آماده سازد. با مرگ او تدارکات شتاب گرفت، شوراهای فعالیت خود را تسریع کرد، زمان همه پرسشی نیز جلو تر کشیده شد.
اکنون مهمترین مصوبات شورا اعلام شده است. بررسی آنها جهت شناخت روش‌های اهداف و تعاریفات باند حاکم رفسنجانی - خامنه‌ای در اینگونه می‌خواهند کشور بلا کشیده ما را در کدام جهت سوق دهند، حائز اهمیت جدی است.

یک رشته از مصوبات شورای بازنگری، در ارتباط با وظایف و اختیارات رهبر نظام است. در این زمینه در توه قضائی کشور، شورا تصویب کرده است که این توه در کنترل یک آخوند قرار گیرد و این آخوند توسط رهبر نظام و برای مدت ۵ سال منصوب شود. این مصوبه شورا بعنوان اصل ۱۵۷ در قانون اساسی وارد شده است.
سپردن توه قضائیه بدست یک آخوند که قطعه خامنه‌ای پاسخگو است، یک مصیبت تازه برای قضاوت است. اگر در گذشته ۵ آخوند، اینهمه جنایت آفرینند، حالیکه آخوند بر جان و مال مردم مسلط می‌شود.

نکته بسیار پر اهمیت برکنار ماندن توه قضائیه از نظارت مجلس نمایندگان مردم است. آخوندی که در اس این توه قرار میگیرد، در برابر هیچ ارگانی پاسخگو نیست و هیچ ارگانی از نظر قانونی حق ندارد او را به پاسخ دادن وادار. فعال مایشائی یک آخوند در اس توه قضائیه که به بهانه تحریر منقذ مدیریت شورای بظهور رسیده است، متشاجبات و حق شکنی‌های بسیار دیگر خواهد شد.

در مصوبه شورای بازنگری، وزیر دادگستری همچنان فاقد اختیارات است، مسئولیت او همچنان تنظیم روابط توه قضائیه با سایر توه است. مگر آنکه رئیس توه قضائیه بخشی از اختیارات خود را بدو خواه باو محول کند. اگر وزیر دادگستری در حد سایر وزرای کابینه دارای وظایف و اختیارات باشد، آنگاه همین مجلس کابینه امکان خواهد یافت که یک حداقل کنترلی را بر دستگاه قضائی کشور اعمال کند. آخوندها با امتناع از افزایش اختیارات وزیر دادگستری نشان میدهند که با هر نوع کنترلی بر قانون شکنی مایشان مخالف هستند.

یک جنبه بسیار مهم دیگر در این تصمیم شورا، سپردن اختیار کامل توه قضائیه به رهبر نظام است. در گذشته ۵ نفر بنام شورای عالی قضائی توه قضائیه را کنترل میکردند. از این ۵ نفر، بطور رسمی فقط رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور توسط کمیته انتخاب میشدند. سه نفر قاضی دیگر باصطلاح با انتخاب قضاوت کشور تعیین میشد. اما حالا بجای این ۵ نفر یک نفر گذاشته شده و او را نیز "رهبر" انتخاب میکنند. یعنی شورای بازنگری که موثرترین عناصر هیات حاکمه هستند، اختیارات رهبری نظام را افزایش داده‌اند و توه قضائیه را سبباً قانوناً به تبول او در آورده‌اند.

تصمیم دیگر شورا از این دست، مربوط به سازمان رادیو و تلویزیون است. مطابق این تصمیم، این سازمان توسط یک نفر اداره خواهد شد که عزل و نصب آن با رهبر نظام است. در حالیکه در اصل ۱۷۵ قانون اساسی تصریح شده است که این سازمان زیر نظر مشترک توه ای سه گانه اداره خواهد شد.

بدین ترتیب به خامنه‌ای و کسی که او تعیین میکند اختیار داده شده است که تصمیم بگیرد که دستگاه تبلیغاتی رژیم چگونه و در جهت کدام منافع فعالیت کند. قانون اساسی چنین اختیاری را حداقل از نظر قانونی به کمیته نداده بود.

یکی از تصمیمات شورای بازنگری، قانونی بخشیدن به "مجمع تشخیص مصلحت نظام" است. تعداد در خور توجهی از افراد این مجمع توسط رهبر تعیین میشوند. قانونی شدن این مجمع نیز بنوبه خود بر اختیارات قانونی رهبری افزوده است. همچنین باید یاد آوری کرد که در اصلاحات قانون اساسی شورای بازنگری به یک نهاد قانونی تبدیل شده است. در این ارگان نیز، بخش مهمی از اعضا بوسیله رهبر نظام تعیین میشوند.

مجموعه مصوبات فوق که در اصلاحات قانون اساسی وارد شده است، همین این واقعیت است که سران رژیم به رهبر نظام قانوناً اختیاراتی داده‌اند که قانون اساسی قبلاً ندهاده بود. دادن چنین اختیاراتی به یک فرد، اولاً بطور دیکتاتوری این بیان فرد است و ثانیاً همین تعالی سران رژیم به قبضه قدرت در دست همه عموالی است. مهمترین اصلاحیه قانون اساسی توسط شورای بازنگری، ایجاد تمرکز در قدرت اجرائی کشور است. مطابق این

مصمیم پست نخست وزیری حذف شده، ریاست دایمه و وظایف نخست وزیری به ریاست جمهوری محول میشود. در این تصمیم اختیارات بسیار گسترده به رئیس جمهور داده شده است و بدین ترتیب در قوه مجریه تمرکز فوق العاده‌ای ایجاد شده است. نظر به اینکه از قبل تعیین شده است که رفسنجانی رئیس جمهور شود، او قدرت طلبی است، دادن اختیارات گسترده باو، ایجاد زمینه قانونی برای تبدیل او بیک مستبد مطلق العنان است. در کشوری که سنت‌های دیکراتیک ضعیف است، برای افراد قدرت طلبی نظیر رفسنجانی، زمینه زیادی وجود دارد که به مثابه یک دیکتاتور ظهور کند. بویژه که او قدرت اجرائی را در کنترل خود در آورده است.

اگر خامنه‌ای اختیارات وسیعی از نظر قانونی دارد، رفسنجانی اختیارات گسترده از نظر قانونی، عملی و اجرائی خواهد داشت. مصوبات شورا در زمینه اختیارات رهبر نظام و ریاست جمهوری مایهت ضد دیکراتیک و ارتجاعی اصلاحات قانون اساسی را خوبی بر ما میکند. محور دیگری که در تصمیمات شورای بازنگری وجود دارد و در یک رشته ارگان سازی خود را تبارز داده است، محدود شدن دایره تصمیم گیرندگان در هیات حاکمه است. از جمله شور تصمیم گرفته است که مجمع تشخیص مصلحت در قانون اساسی وارد شود. این ارگان بدستور خمینی تشکیل شد و هدف او نیز ایجاد مرجعی جهت تصمیم گیری در موارد اختلاف شورای نگهبان و مجلس بود. با تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام و اضافه شدن آن در قانون اساسی، عملیای تحول ارتجاعی در توه قانون گزارری رژیم پدید می‌آید. در عمل وضعیت بدین گونه میشود که در موارد اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان - که تا امروز این گونه موارد مسائل مهم مورد متنازع دسته بندیهای درون حکومت بوده و نحوه حل آنها در سمت گیری هیات حاکمه تاثیر جدی داشته است - تصمیم گیری بر عهده جمع کوچکی از منصوبین سران رژیم گذاشته میشود. این تصمیم اولاً مقایر اصل هشاد و پنجم قانون اساسی مصوب خود رژیم است. در این اصل تصریح شده است که: "مجلس نمیتواند اختیار قانون گذاری را به شخص یا نهائی واگذار کند...". و ثانیاً این تصمیم به معنای آن است که بجای مجلس شورای اسلامی که باصلاح آن نمایندگان مردم تشکیل میشود بر فراز و مانوق آن، یک مجمع کوچک انتصابی با اختیارات قانون گذاری گذاشته میشود.

جایگزین کردن مجمع تشخیص مصلحت بجای مجلس شورای اسلامی در تصمیم گیریهای مربوط به اختلاف درون هیات حاکمه، بازتاب گرایش باند رفسنجانی - خامنه‌ای که اکنون مجاز امور حکومت را در دست دارند، به کوچک کردن دایره تصمیم گیریها در درون حکومت و بیرون کردن افراد غیر خودی و نامطمئن از این دایره است. این گرایش موید هملکر دیک باند محدود در اس رژیم است که می‌خواهد همه چیز را قبضه کند و ضمن حفظ رژیم، همه امور را بر طبق منافع محدود گروهی خود هدایت کند.

چنین گرایشی در سایر تصمیمات شورای بازنگری نیز بازتاب یافته است. از جمله مصوبه شورا مبنی بر انحلال مجلس توسط خامنه‌ای است. مطابق این مصوبه، شورای بازنگری به خامنه‌ای اختیار انحلال مجلس را داد. این امر مبین خصلت بغایت ضد دیکراتیک رژیم است که مسئولان آن میکوشند حتی مجلس را نیز در وقت ضرورت از سر باز کنند. مطامع خود فرزانه در این باند اقتدر نیرومند است که حتی قانونی اساسی رژیم را نیز زیر پا میگذارد. در اصل ۶۳ قانون اساسی موجود در اصل ۶۸ آن تصریح شده است که مجلس تعطیل بر دار نیست. این آفتابن حتی این اصول را هم رعایت نکردند. خبرگان اول هم حتی اختیار انحلال مجلس را به کمیته نداد. هر چند این شورا در برابر حمله متقابل ۱۷۷ نماینده مجلس که احساس میکردند که اگر این مصوبه وارد قانون اساسی شود، سرشان بعد از این بی کلاه خواهد ماند، مصوبه را مسکوت گذارد.

در یک مورد دیگر از این دست، این شورا تصمیم گرفته است که تغییر، اصلاح یا تثمیم قانون اساسی توسط شورای بازنگری صورت گیرد. قانونی اساسی در این زمینه ساکت است. مطابق این تصمیم روال کار باین ترتیب خواهد بود که:

"مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت ملی حکمی خطاب به رئیس جمهوری موارد اصلاح یا تثمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی با ترکیب زیر پیشنهاد میکند: ۱- اعضای شورای نگهبان ۲- مجمع تشخیص مصلحت ۳- روسای سه توه ۴- خبرگان رهبری ۵- نفر ۵ - با انتخاب رهبری ۵ نفر ۶- دولت ۳ نفر ۷- توه قضائیه ۳ نفر ۸- مجلس ۱۰ نفر ۹- دولتشاه ۳ نفر"

مصوبات شورا پس از تأیید و امضای رهبری از طریق همه پرسشی باید به تصویب اکثریت مطلق آراء شرکت کنندگان در همه پرسشی برسد...
در یک رژیم دیکراتیک روال همه پرسشی معمولاً باین ترتیب است که ابتدا مراجع مسئول پیش نویس قانون اساسی یا اصلاحات آن را انتشار میدهند تا در معرض قضاوت و واری عمومی قرار گیرد. پس از آن نمایندگان مجلس موسسان برای آزاد، مستقیم و مخفی و همگانی برگزیده میشود و اصلاح یا تغییر قانون اساسی را بررسی میکند، همگان را در جریان مباحث قرار میدهد و در نهایت آراء تصویب میکند. پس از همه این اقدامات، قانون اساسی اصلاح آن به همه پرسشی مردم گذاشته و در صورت اخذ آراء کافی، قدرت قانونی می‌یابد. البته از این رژیم، از سران آن که بوی از دیکراتی برده اند و دشمن سرسخت آن هستند، کسی چنین انتظاراتی ندارد. اما آنها حتی رویه گذشته رژیم را نیز که طی آن مجلس خبرگان را برای بررسی قانون اساسی فرا خواندند، کنار گذاشتند. مجلس خبرگان، مجلس نمایندگان واقعی مردم بود، اما حداقل در درون هیات حاکمه مشارکت سران قوم را تأمین میکرد. اما در اصلاحیه فعلی قانون اساسی، مجلس خبرگان رژیم نیز کنار گذاشته شده است. این امر این نتیجه گیری ما را که باند حاکم به تأمین سلطه مطلق خود گرایش دارد را تأیید میکند.

محتوای اصلاحات قانون اساسی انحصار قدرت در دست گروهی حاکم و تمرکز این قدرت در دست یک مستبد مطلق العنان است. مصوبات شورای بازنگری که بعنوان اصلاحات قانون اساسی به همه پرسشی گذاشته میشود، مبین تلاش و گرایش سران رژیم برای حفظ نظام از طریق تأمین سلطه بلامنازع جریان رفسنجانی - خامنه‌ای در هیات حاکمه و دادن اختیارات دیکتاتوری مطلق العنان بیک آخوند است. این تلاشها که خود را در سیمای اصلاحات قانون اساسی تبارز داده است، سرچشمه کشاکشهای آتی در درون هیات حاکمه و تقابل بیشتر با مردم است. این امر زمینه میسازد که نیروهای وسیعی علیه دار و دسته رفسنجانی - خامنه‌ای وارد مبارزه شوند.

اصلاحات قانون اساسی فاقد اعتبار قانونی است. چرا که شورای بازنگری برخلاف قانون تشکیل شده است. این اصلاحات محصول افتخار ارتجاعی و عقب مانده است. مردم مبارز ما اجازه نمیدهند که سر نوشت کشور بدست هده معدودی عقب مانده و بی سواد رقم بخورد. مردم اصلاحاتی را که هدفش تداوم استبداد آخوندی و تأمین سلطه یک گروه محدود و دیکتاتور همگام بر سر است را نمی‌مکنند و در نمایش محمل آن نیز مشارکت نخواهند کرد.

سیزدهمین فستیوال... بقیه از صفحه آخر

امپریالیستی از شعارهای فستیوال باید حذف شود. در مقابل نمایندگان کشورهای افریقایی و آمریکای لاتین مخالف آن بودند و با شعارهای "مرگ بر امپریالیسم" و "مرگ بر سرمایه بین الملل" سخنرانی‌های خود را پایان میدادند و از یکدیگر حمایت میکردند.
همچنین بحث پیرامون آینده فستیوال در همان روز اول سیزدهمین فستیوال جوانان و دانشجویان آغاز شد و یکی از اصلی ترین و دافترترین بحثها مبدل گردید و نمایندگان کشورهای مختلف نقطه نظرات گوناگونی را در رابطه با تغییراتی که باید در اهداف، چگونگی و فرم برگزاری فستیوال بوجود آید منعکس کردند. برخی خواهان ادامه کار فستیوال مطابق روال گذشته بودند. برخی دیگر از مدرنیته کردن تدارک و کار فستیوال صحبت میکردند. هدهای نیز بر این ارزیابی بودند که همه فستیوال به سر رسیده و نقش تاریخی آن پایان یافته است.

در پایان شرکت کنندگان در سیزدهمین فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان خطاب به جوانان و دانشجویان سراسر جهان اعلام کردند که با وجود عقاید و نقطه نظرات مختلف سیاسی، ایدئولوژیک، فلسفی و مذهبی، همگی اعتقاد دارند که امکانپذیر و ضروریست که مسائل کنونی جهان را با تلاش مشترک حل کرد. جوانان شرکت کننده فستیوال میگویند: "ما در مقابل بشریت مسئولیت داریم و باید که زمین را به سیاره صلح، پیشرفت و عدالت، آزادی و دیکراسی مبدل سازیم."
در خاتمه ضروریست تأکید کرد که جوانان پیشگام و دیگر گروههای جوانان مترقی و دیکرات ایرانی در فستیوال کنونی شرکت نداشتند. دولت کره به این دلیل که هیئتی از جمهوری اسلامی ایران در فستیوال شرکت دارد، با حضور نمایندگان دیگری از ایران در فستیوال مخالفت کرد. سازمان جوانان پیشگام ایران این تصمیم مقامات کره را نادرست دانسته و علیه آن اعتراض کرده است.

کلیدر اخگری فروزان در آسمان ادب ایران

کلیدر، کوهی است در گذرگاه سبزوار و نیشابور و قلعه ایست سر به فلک کشیده بر پهنه ادبیات معاصر ایران. ادبیات معاصر ایران در یکی از استوارترین دوران حیات خود، شاهد سربر آوردن آتشفشان عظیم "کلیدر" از دل آتیانوس نرنگ مردمی ما گردید.

زمان ده جلدی "کلیدر" به این اعتبار که سنت های رایج داستان نویسی در ایران را دچار تحولی ژرف کرده است، یک شاهکار است و به اعتبار شکفتگی و طراوتی که به زبان فارسی بخشیده، یک رویداد بزرگ فرهنگی و یک نقطه عطف در تاریخ ادب معاصر ایران است.

پیوند بفرنج هنر با جامعه تنها در این خلاصه نمی شود که در نمایه اثر هنری با همیق ترین مسائل اجتماعی دوران بیامیزد. نیازهای معنوی و زیبایی شناسی هر عصر در آثار هنرمندانی که با روح زمان خود پیوندی نهادین دارند بازتاب می یابد.

باین اعتبار کار دولت آبادی در قلمرو نثر فارسی، همانند کار نیما در قلمرو شعر، حاصل پاسخ به یک ضرورت تاریخی است. ضرورت دگرگونی در بنیان های زیبایی شناسانه زبان فارسی و هماهنگی ساختن آن با نیازهای فرهنگی - معنوی جامعه معاصر. ضرورتی که از آغاز قرن حاضر طلایه داران صدیق فرهنگ ملی و مردمی مازابه تکاپو و خلاقیت و ادبیت.

رسیدن به هوای آزاد دامنه های فراخ "کلیدر" یکباره صورت نگرفته است. حتی مکاشفه ۲۰ ساله دولت آبادی در قلمرو زبان، نمی تواند به تنهایی توضیح دهنده این تحول شگرف نثر فارسی باشد. "کلیدر" بواقع حاصل برآیند همه تلاش هایی است که طی نیم قرن اخیر از سوی یکایک نویسندگان، محققین و زبان شناسان فارسی صورت گرفته است. تابولونی که دولت آبادی در کلیدر تصویر می کند، رنگین گانه ای است از گونه گونی شخصیت ها و منش های ک گشتار های سیال درونی - با گسیختگی ها و تقطاع های طبیعی اش - توصیف دقیق، تصویر واقع بینانه و ترمیم استنادانه حالات، روایات، موقعیت ها و مکان ها، که توصیف شاعرانه زیبایی های طبیعت و انسان و جاودان کردن آنها در قالب تابولونی پرنگار، با سایه روشن هائی پر جنبه و خیال انگیز.

نویسنده "کلیدر" بیچ و تاب های کلام را با فغانی اصحاب انگیز، در قالبی یکدست و هماهنگ ارائه میکند. کلام در کلیدر با تب و تاب های زندگی می تپد، با زیبایی ها و آواز می گیرد و در یکواختی های روزمره آرام می شود.

اما هلیرقم این روشنائی ها، سخن ورزی نویسنده کلیدر - از این جنبه هم کار دولت آبادی با نواقتس کار نیما قابل قیاس است - گناه با انراطکاری هائی توأم است. تقطاع های مکرر و جابجائی کلمات بعضا جنبه تفتنی بخود می گیرد. استفاده وسیع از کلمات محلی ویژه در توصیفات خود نویسنده، به زبان روایتی فارسی - که کاربرد بی ملی دارد - خلصت ملی می بخشد. استفاده از کلمات منسوخ که در جریان زندگی آنها را از گردونه خارج ساخته و کاربرد بی در زندگی امروز ندارند، با جریان زنده زبان امروز فارسی همخوان نیست.

و این ویژگی ها در کنار هم، به سیالیت و روانی نثر داستانی سنگینی وارد کرده و ذهن خواننده فارسی زبان امروز را، در تعصب بلاواسطه حوادث داستان، تا حدی دچار زحمت و خستگی می کند. با اینهمه به گمان ما تضاد نهائی در مورد کاری که دولت آبادی با نثر امروز فارسی کرده است، نیازمند گذشت زمان

و در حوزه کار زبان شناسان قابل فور و بررسی است. همین قدر باید گفت: آن بخش هائی از کار دولت آبادی، جریان زنده زبان فارسی را متأثر خواهد کرد و جنبه همومی بخود خواهد گرفت که با مقتضیات زندگی امروز همخوانی دارد.

گفته شده است که ادبیات تاریخ زنده ملت هاست. این امر بویژه با پیدایش واقع گرائی در هنر، مصداقی هیئی تر یافته است.

باز آفرینی واقعیت زندگی در تمام ابعاد آن، که بر پایه تحلیل اجتماعی و تجسم واقعی فرد در جامعه صورت می گیرد، به اثر هنری جنبه جامعه شناسانه می بخشد. هنرمند رئالیست با ترسیم الگوی بی نهایت پیچیده و دگرگون شونده زندگی اجتماعی، از تضادها و یفرنجی های زندگی پرده برمی دارد و به نمایش زنده روان اجتماع در یک دوره تاریخی می پردازد.

دولت آبادی با "کلیدر" داستان نویسی جوان فارسی را، به این شاهراه بزرگ معرفت آفرینی دوران ما، رهنمون شده است. چنین نگرش جاندار و پویائی به زندگی، در داستان ایرانی پیش از کلیدر، اگر نه قایب، که بسیار کمرنگ است. اگر داستان نویسی در غرب - و روسیه - با ست ها و تجارب اصیل خود طی چند سده از کلاسیسم به رمانتیسم و از رمانتیسم به رئالیسم فرامی رود، و اگر پیرویه از هم گسیختگی اجتماعی در جوامع پیشرفته سرمایه داری، به از خود بیگانگی انسان و ظهور پدیده های سوررئالیستی در هنر می انجامد، نمود همزمان این سبک ها و مکاتب گوناگون ادبی - که هر کدام محصول دوره های معین رشد ادبیات در زاگناه خویشند - نوهی افشاش و درهم آمیختگی را به قلمرو داستان نوپای فارسی وارد می کند.

نویسنده کلیدر سالها پیش در جائی گفته بود: "ما در هنر به ملیت خود و درک آن و باز نمایاندنش بسیار محتاجیم و تا به این امر پی نبریم، هیچ اثر اصیلی نخواهیم توانست پرداخت". و کلیدر چه آمیزه شگرفی از اصالت های بومی، هادات، سنن، اخلاقیات، مبارزات و روانشناسی لایه های مختلف اجتماعی را عرضه میکند و چه گوشه های پنهان و ناپیدائی از زندگی ملت ما را به نمایش می گذارد. ادبیاتی از این دست، از هر تاریخی زنده تر و گویاتر است.

در این میان تیوغ آفریننده نویسنده در ارائه یک چنین تصویر چندبعدی، متحرک و جاندار از زندگی و واقعیت اجتماعی بالاترین نقش را ایفا می کند. در کلیدر روانشناسی اجتماعی با تاریخ در هم می آمیزد، تحلیل منش های فردی از منشور خاستگاه طبقاتی آنان صورت می گیرد، درونگویی دهها و صدها شخصیت، محصول اتکای نویسنده بر دستاوردهای روانشناسی علمی است و بر فراز اینهمه،

نفس گرم و پر شور نویسنده ای هومانیتس است که رو به لایه های محروم اجتماع دارد.

هومانیتسم دامن گستری که در ترسیم رذالت های فردی و منش های نابرازننده قهرمانان بر خود می لرزد و لرزش خشم و نغز نسبت به هر کنش غیر انسانی و هوامل بوجود آورنده آن را به قلب خواننده تلقتین می کند، و مستقیما با درونی ترین وجدانیات او تماس می گیرد.

دولت آبادی در جائی می نویسد: "من در هنر چندین پای بند فرمول های هالمانه نیستم. اما همانگاه که اثر هنری جنبه جامعه شناسانه بخود می گیرد، ناگزیر با علم مواجه می شود و لاجرم با ملامت علمی که قالیبا" مبتای هیئی دارد، سنجیده می شود."

آری، هنر در قالب فرمول های هالمانه نمی گنجد، چنانچه زندگی را با همه شور و هشی و سوداهای معنوی آن، نمی توان تنها با علم توضیح داد. با اینهمه ورودی از این دریچه به "کلیدر"، نخستین پیشروی را که در ذهن خواننده برمی انگیزد، این است: چرا اثری باین حجم - نزدیک به ۳۰۰۰ صفحه - هلیرقم ارزش تاریخی خود، با زندگی و جریان مسلط اجتماعی امروز ایران آنچنانکه باید همخوان نیست؟

نویسنده، خود کلید این رمز را بدست می دهد: "مضامین و داستان های من، به تبع نخستین و بکرترین تاثیراتم روستائی بودند."

بگمان ما روح قدرت و در همین حال به اعتباری نقض کار دولت آبادی، هم در اینجاست. توانمندی تیوغ آسای نویسنده در تجسم هیئی زندگی روستا، خلق صدها تیوب و کاراکتر اجتماعی که بر زمینه تحلیلی جامعه شناسانه از محیط روستا و یگانگی همیق نویسنده با مردم صورت گرفته است، چنان طرح جامع و همه جانبه ای از زندگی روستائیان را ترسیم می کند که در ادبیات ما بی نظیر است. برجسته ترین خدمت دولت آبادی، هم در کارهای پیش از کلیدر و هم در کلیدر، ایجاد پیوندی همیق میان ادبیات و زندگی واقعی نیمی از اهالی کشور ماست. در همین حال باید گفت که یگانگی نویسنده با زندگی روستا گاه، با نوهی محدودیت و تمایل به آرمانی کردن گذشته در هم می آمیزد. بیابان های خراسان با همه فراخی اش، تخیل آفریننده نویسنده را در خود محصور می کند و به او اجازه نمی دهد تا به قلب حوادث و رویدادهای اجتماعی که در شهر جاری است، سفر کند و روتدهائی را که طی سی چهل سال اخیر، سیعی جامعه سنتی ما را بکلی دگرگون ساخت، بازتاب دهد. بعد مکانی اثر نیز تنگ و محدود است آنچنانکه به مشهد هم نمی رسد. از شهر سبزوار و نیشابور تنها تصویری کلی و رنگ پریده از گلدسته های مساجد، کاروانسرای پیر خالو، بازار آهنگرها و زغال فروش های آید.

تخیل جوشان نویسنده، از فراز همه تب و تاب ها و خیزش های ملی و مردمی در یک دوران پر تلاطم تاریخی یعنی سالهای ۳۲-۴۰، می گذرد و قهرمانان خود را از میان ایلات و عشایر بر می گزیند. یاقی گری "گل محمد" آرمانی می شود و مبارزات ملی و دموکراتیک مردم در سایه قرار می گیرد.

دولت آبادی در کلیدر، به ترسیم روندهائی از واقعیت اجتماعی می پردازد که مبین روابطی روبه زوال است و نه رو به رشد. البته هنر می تواند تا تکیه بر اصل واقعیت، خصوصیات ویژه زندگی را در مراحل مختلف تکامل جامعه انسانی در خود باز آفرینی کند. و کار دولت آبادی تا آنجا که ناظر بر شرایط غیر انسانی ایلات است، بسیار موفق است.

اما نویسنده کلیدر به همین بسنده نمی کند. باز آفرینی واقعیت در کلیدر با تجسم عناصر آرمانی بهم می آمیزد و بر شاهانه های گل محمد ایلاتی باری گذاشته می شود که برای قامت او سخت سنگین است.

از اینروست که هلیرقم میل باطنی نویسنده، "جهاسه" گل محمد به "تراژدی" بدل می شود. خوش بینی تاریخی جای خود را به یاسی تلخ می دهد و رئالیسم دولت آبادی با آن قدرت و استحکامش در ترسیم چند بعدی زندگی، از پس فریادهای خاموش و بی جواب "گل محمد" با شک و خون شسته می شود و در بستر رمانتیسیسم فرومی لغزد. خواننده با دل خستگی های مایوسانه گل محمد، اشباح سرگردان خانمان کلیمشی و تعقعه پیروزمند تنگ های حکومتی روبرو می شود و در آخرین صحنه، همدمی روح سرگشته، شکاک و ناباور نادهلی با کشته ستار، تصویری از و اما زندگی و استیصال در برابر ستم را، در ذهن حک می کند.

دولت آبادی میگوید: "هنرمند بعلت درک ضرورت، درک صادقانه ضرورت محیط خویش، دست به انتخاب یک موضع آرمانی خاص میزند."

او با دقت یک اندیشمند متعهد و حساسیت یک هنرمند واقع گرا، به سنخ بندی آرمان های خود ویژه و روانشناسی اجتماعی لایه های مختلف مردم روستا می پردازد: "هم و هم و بندار و پسرانش صرف چاپیدن مردم و سکه روی سکه سوار کردن است، اگر بلائی خدا داد، زمین گیر و پسرانش هم در سر آرزوها دارند، بازگشت به همان "برو بیای" قدیم و همان هضر ساربانان و قافلله سالاری ها..."

اما خوش نشینان روستا این را نمی خواهند، همه آرزوی "پهلوان بلخی" و "خاکی" داشتن تکه زمینی است و یا حداقل بیلی دم آب آریابی. و گل محمد ایلاتی اینهمه را تنگ خود می داند. او پرورده کوه و بیابان است و جز شیر رهم و هلف سبز بیابان، منت دار کسی نیست. با چشمی که بدنبال روزی، به آسمان دوخته می شود، و اگر آسمان هم تنگ چشمی کرد، همگنان او - خان هجو و خان محمد - دست بر زانو نمی مانند. آنها روزی خود را از دل سنگ و از دهان گرگ بیابان هم بیرون می کشند. نه پای بند زمین هستند و نه در تنگنای خانه اند. محبوس، آزاد و سرکش و هیار پیشه اند. پس بر آن "دهقانی که سرش را به دم گاو ش گر زده" و با رستم را بر گرد خود هموار می کند، خشم می گیرند. اما آن دهقان هم در سر آرزوها دارد. او همیشه منتظر است. منتظر یک ناجی، یک سردار قدرتمند که حق او را از ستمگران می ستاند. والد جاتی و میرخان و خرسنی هم بقیه در صفحه بعد

کلیدر... بقیه از صفحه قبل

آرامتی خودیژه بسر دارند. وقتی در چنین محیطی ایستاده، تناقض میان خواست مردم و وجود دارد، پس بیایید از قلعه چمن فراتر برویم و ببینیم در سبزوار و مشهد و تهران چه خبر است؟

البته ما - بقول خود دولت آبادی - در اینجا طالب آن نیستیم که نویسنده دست به ایجاد یک "طبقه کارگر مصنوعی" در قلعه چمن می زند و رسالت گل محمد را بر دوش او می گذاشت. چنین دید قالبی و تنگ نظریه ای - چه در زمینه کار سیاسی و چه در تلمرو هنر و بویژه در تلمرو هنر - نمایانگر انجماد فکری و هدم درک روح واقعی زندگی است.

ما برآنیم که اگر رئالیسم دولت آبادی ابغادی وسیع تر بخود می گرفت، اگر رگه هایی از خیزش سراسری مردم در سالهای ۳۲-۳۷ به این اثر راه می یافت، موضع آرامتی اثر غیر از این بود که امروز در کلیدر با آن مواجه هستیم.

گل محمد سردار، برای دهقانان خطه محدودی از خراسان، تجلی قدرت و عدالت است. مردم سبزوار و مشهد برای او تره هم خرد نمی کنند و با تیبیا، این جوانمرد بیابانی را از خود می رانند، بر راستی که تاریخ بازی های بیرحمانه ای با انسانها دارد.

عصر "گل محمد" عصر شورش ها و هیاهای فردی است. عصری که عمران به پایان رسیده است. این را خود گل محمد هم می داند. جدال سیمانک درونی او هم این را بازگو می کند. اما نویسنده بزرگ ما چنان در جاذبه خلق قهرمانی

اصلی و آرامتی گرفتار مانده، که وقتی حرکت قانونمند زندگی - و قدرت رئالیسم هم در این است که نمی تواند در جهت خلاف قانونمندی های زندگی عمل کند - قهرمان او را از صحنه می راند، بر مرگ او چنان حویه می کند که گوئی عصر همه قهرمانی ها و جوانمردی ها بسر آمده.

عصر عشق و ایمان پرشور به یک آرامان انسانی بسر آمده و از این پس تنها کینه است که بر دنیا حکم می راند. این را از قول قهرمان خود به "خان محمد" هم می گوید.

شگفت آور است، دولت آبادی خود در جایی می نویسد: "این محیط اجتماعی ماست و این ایدئولوژی حاکم بر محیط ماست که بر پرستش فرد تکیه می کند" (۱)

بنظر می رسد که محیط اجتماعی، حتی اندیشه سرکش نویسنده بزرگ ما را هم، رام کرده است. گل محمد، سبیل عشق و پایبندی است، کشته می شود. نویسنده ستار را هم - که آمیزه ای از خرد و وفای به عهد است، البته تعهدی فردی در قبال قهرمان داستان و نه تعهدی اجتماعی در قبال ملت و تاریخ آن - پبای قهرمان خود قربانی می کند. "خان محمد" یعنی آن سبیل گریه زنده می ماند تا از دنیای دوزخ پرور، انتقام بکشد.

و شما تجسم کنید دنیایی را که به صحنه زد و خوردها و انتقام کشی های شخصی بدل شده است!

قطعا ایده ال انسانی و اجتماعی دولت آبادی این نیست. روشن است که هزاران خان محمد هم، قادر نیستند ولو خشتی از ساختمان ستم را کج کنند، مادامی که چنین کور و فریزی می شوزند، بی هیچ هماهنگی با همگان خود.

آنان هزار بار هم اگر بشوزند، باز هم قربانی خواهند شد و قبل از هر چیز قربانی سنت ها و اوصالت های تومی قرار نگیرند. سرنوشت "شیرو" تنها یک نمونه تیبیک از انقیاد و درماندگی زن در چارچوب مناسباتی عقب مانده و سنتی است. شخصیت های زن در کلیدر - باصل، وفاداری نویسنده به قانونمندی های زندگی واقعی - بدون استثنا در چنبره چارچوب مناسباتی عقب مانده دست و پا می زنند. روابطی که معیارهای اخلاقی خوب و بدان راه تنها خواهش های خودخواهانه قلب مرد، میزان می کند. پس عشق اگر در بقیه در صفحه بعد

این جانبازی ها و ایثارها در شکلی متعالی تر و خردمندانه تر بکار می آیند و تاریخ همه این خصایص را به روان مردمی بخشیده است که تک تک و دور از هم در سیاه چادرها نمی زیند، بل در کنار هم و زیر یک خیمه اند؛ خیمه سیاه سرپایه!

دولت آبادی خود می گوید: "... و فرد - بویژه هنگام در پیش گرفتن عملی اجتماعی - جز در وابستگی با مردمی همگون معنا نمی یابد. مگر اینکه علت عمل ندانستن باشد و یا فرض عمل شجاعت و این بدان جهت است که انسانی بخواند وجدان خود را در خون شکست بشوید و مظهر کند، رفتاری به روال قهرمانان دلسوزنده تصه های پای کرسی!"

آیا نویسنده کلیدر با قهرمانان خود نیز چنین نمی کند؟

انسان و محیط شخصیت و شرایط اجتماعی شکل دهنده آن، از یکدیگر جدائی ناپذیرند.

اگر "کلاسیسم" با آرامتی کردن قهرمان، به خلق اثر مردها و قول های افسانه ای می پردازد که بر فراز واقفیات تاریخی در گشت و گذارند، شخصیت های رمانتیک نیز در خارج از "زمان" و خارج از مختصات معین "اجتماعی" - طبقاتی" می زیند. رمانتیسم اراده شخصی قهرمان را تجلی آزادی درونی او و استقلال فردی اش از هر نوع تاثیر محدود کننده اجتماعی می داند. در رمانتیسم وحدت دیالکتیکی میان درون و بیرون شخصیت، به زبان هنری اجتماعی بهم می خورد و دنیای فکری - معنوی قهرمان

بصورت حوزه مستقلی ارائه می گردد. رئالیسم، تحلیل شخصیت را از مگذر پژوهش در محیط و آن هم پژوهشی از یک دیدگاه تاریخی ارائه می کند. خصائل، تمایلات و دنیای فکری قهرمان رئالیسم، بطور از گانگ با محیطی در پیوندند که خود او جزئی در آن است.

نحوه پرداخت شخصیت ها در کلیدر، بطور هموم، مبتنی است بر دیدی رئالیستی و پویا، روانپردازی شخصیت ها چنان جاندار و پرتحرک است که با هر حاله، دگرگونی روانی در شخصیت رخ می نماید - گوئی دولت آبادی با هر یک از قهرمانان خود سالها زیسته است - ترسیم

منش و درونیات هیا ساجان، تدبیر، تادبلی، زیور استادانه و شگفت انگیز است. نویسنده در خلق همه این شخصیت ها، از خود فراتر می رود و باز گوکننده واقفیت درونی و فزافکنی بیرونی قهرمانان می شود.

اما در مورد "گل محمد" چنین نیست. دولت آبادی در خلق قهرمان اصلی خود، از دیدی رئالیستی فاصله می گیرد. "گل محمد" شخصیتی سمبولیک است. سبیل جوانمردی، هیباری و وارستگی معنوی. با اینهمه پرورسه بالست و فرازمندی روانی گل محمد از محیط اجتماعی شکل دهنده او منتزع گشته است.

براستی چگونه این ساده مرد بیابانی که حتی سواد خواندن و نوشتن ندارد و نیمی از زندگی اش بر پشت اسب و در جدال های تومی گذشته است، ناگهان به چنان پیچیدگی های روانی - فلسفی ای دست می یابد؟ گفتارهای درونی گل محمد را باخاطر بیاوریم.

کجاست آن عوامل فیزیکی که آتشخور چنین پیچیدگی های معنوی در قهرمان می شود؟ تاثیر ستار؟ نه! او خود چنان شیفته و مقهور نفوذ معنوی قهرمان است که همه حساب های خردمندانه را یکسو می نهد تا وفاداری خود را به اثبات برساند.

در چنان محیط راکد و ایستای فرهنگی، این خیزش فواره وار و روح از کجا ناشی می شود؟ از ذهن خود دولت آبادی!

آری، اما نویسنده خود به گنجاندن آرزو در هنر باور دارد، اما ببینیم چگونه؟

"در بعضی از این قهرمانان - یعنویان فرزند - علاوه بر خصوصیات ارتبی - مقداری از خواست های پدر هم نهفته است. چون در هنر به تضائی که من از آن یاد دارم، امکان گنجاندن خواست و آرزو هم هست. البته ربط ضروری آرزو با موقعیت قهرمان را قدمی کنم." (۲)

آری. و نه تنها ربط ضروری آرزو با موقعیت قهرمان، بلکه امکان همینیت یافتن آرزمان مادر فر هنگ معنوی جامعه و در پندار مردم، چرا که مردم تنها آرزمان های قابل تحقق را جذب می کنند و در فر هنگ معنوی خود، یعنویان متجاریزیایی از آن سود می جویند. آیا شرایط اجتماعی

امروزین، به پیدایش قهرمانی چون "گل محمد" میدان می دهد؟ و اگر میدان داد، آیا قهرمانی چون گل محمد می تواند پاسخگوی آرزمان های عدالت خواهانه جامعه امروز ما باشد؟

نه. دولت آبادی در مورد گل محمد، با برهم زدن وحدت دیالکتیکی دنیای درونی قهرمان و محیط اجتماعی او، به موضعی رمانتیستی می لغزد و چون این روشیسم با حرکت پیشرونده زندگی همسویی ندارد، فاقد خوش بینی تاریخی است.

دولت آبادی گل محمد را قهرمانی "حماسی" می داند و بگمان ما گل محمد بیشتر قهرمان یک تراژدی است تا یک حماسه. چرا که حماسه حقیقی بر بستر وحدت و هماهنگی میان فرد و جامعه شکل می گیرد. بر عکس تراژدی که محصول ناهمخوانی میان آرزوهای فرد و مقتضای محیط اجتماعی است.

میان آرزوهای گل محمد و محیط اجتماعی او، وحدت و همخوانی وجود ندارد. واقعه را بیاد بیاوریم و حرف های آن پیرزن روستائی را و بن بست که گل محمد به آن دچار می آید: "در خرسف ما شکست خوردیم. مردم به ما جواب رد دادند. من با دستهای بی صدای مردم از پا درآمد." (۳)

امروز قهرمان حماسه راتما این خصایص کفایت نمی کند. "گل محمد ما... به قامت اصلا رشید نیست، اما به خلق و خوی، به نام و آوازه، آما به دل و زهره بی همتا. به گل محمد ما حکم شیر را پیدا کرده در بیشه زار این ولایت." (۴)

و دیدیم که چه آسان تفنگ های انگلیسی آمنیه ها، این شیر بیشه را، در انزو او تنها می در ناگش از پاد آورند.

گل محمد خود به این ناهماهنگی با محیط باور دارد. "در من چیزی کم بودو در این زندگی کم چیزی کج. میان ما و زندگی کج چیز گنگ ماند. ما دیر آمدیم یا زود. هر چه بود موقع نیامدیم."

گل محمد دیر آمده است. خیلی هم دیر. پیچیدگی های صحنه کارزار امروز را، تنها شور جنگجویانه و ایثار کفایت نمی کند.

مرگ حماسی، مرگی اجتناب ناپذیر است. اما این اجتناب ناپذیری را ضرورت های معین روند پر خم و پیچ مبارزه به فرد تحمیل می کند و نه شور درونی قهرمان به جانبازی. قهرمان حماسی می میرد تا چیزی بزرگتر و جاودان تر از وجود فیزیکی خود را نجات دهد. آرزمان اجتماعی و انسانی خود، آن حقیقت همگانی را.

آیا گل محمد تا واپسین لحظه زندگی میدانند که با مرگ خود در پی نجات کدام حقیقت است؟

"کار ما از اول با ناچار سیر گرفت. با فرور دنبال شد. چندی است که با عقل حلجی اش می کنم و در این منزل آخر می خواهم با هم تنام کنم."

کدام عشق؟ روشن نیست. نویسنده می گوید: خود عشق و او با توسل به این مفهوم مجرد و انتزاعی، یکبار به آن حننه های واقع بیثانه و همین دیدگاه خود فاصله می گیرد و با فوطه خوردن در فضای مه آلود هرفران تاب ایرانی، قهرمان خود را در مسلخ هشتی گنگ و مجرد قربانی می کند.

مرگ حماسی، مرگی است در جهت بالندگی، بالندگی دریافت ها و آرزمان های انسانی قهرمان. ایمان به این بالندگی در لحظه مرگ، خاطر قهرمان را انبساط می بخشد. او در برابر خود چشم انداز روشن فردا می بیند.

اما گل محمد، هیچ چشم اندازی در برابر خود ندارد. او دلزده، مایوس و خسته است. تردید و دودلی تا به آخر چون خاری در قلب گل محمد و ستاری خلد. بگمان ما در زندگی واقعی، چنین تردیدهای جانگازی راه به گریز یا تسلیم می برد. "گل محمد گرفتار شده. در بد هنگامی هم این گرفتاری را پیدا کرده این جنگ دارد مسخ می شود، دارد تبدیل می شود به یک جدال وجدانی."

اما اراده نویسنده چنین مرگی را به قهرمان تحمیل می کند. هر چند که تا به آخر عشق هرفرانی نویسنده نمی تواند خلا عاطفی - روانی قهرمان را پر کند. گوئی این مرد ساده بیابانی در قالب آن روح مجرد و انتزاعی که نویسنده برایش پرداخت کرده نمی گنجد. سرکشی می کند و می خواهد بداند چرا و پبای کدام حقیقت قربانی می شود؟!

دور شدن از انگیزه های مادی و ملموس زندگی، تنها به سیر در فضاهای گنگ هرفرانی نمی انجامد. منش و کنش در گل محمد در شب حادثه، دقیقاً متأثر از افسانه های ملی و مذهبی است. همان بخشش ها، بزرگواری ها و کرامات هیارانه و هار فانه. گل محمد هم مانند "امام حسین" همه اظهاراتش را رخصت می کند و تنها با نزدیک ترین یاران خود به تگلاکه می رود. چه شباهت های قریبی میان پشت کردن مردم کوفه به "امام حسین" و خالی کردن پشت گل محمد از سوی مردم خرسف وجود دارد و چه قرابتی میان شخصیت بیگ محمد و هلی اکبر حسین!!

وقتی تحلیل هنری از روند های واقعی می کند می شود، خیلی سریع رنگ و بوی فرهنگ معنوی و سنتی حاکم بر جامعه را به خود می گیرد و فرهنگ هزاران ساله مردم ما، چنین رنگ و بوی دارد. و این فرهنگ، اندیشه سرکش و واقع بین نویسنده بزرگ ما را تحت تاثیر قرار داده است.

"از میان انبوه روابط در هم پیچیده اجتماعی، یکی از شاخص های قابل اعتبار برای سنجش درجه پیروزی طبیعت انسانی بر دمنشی، نوع مناسباتی است که زنان و مردان یک جامعه را بهم پیوند می دهد." (۵)

از این زاویه، رئالیسم دولت آبادی، با راه بردن به هم این مناسبات، به روشن ترین وجهی، جوهر فیز انسانی، خشن و بدوی روابط عقب مانده اجتماعی را آشکار می کند. امری که نمی تواند در تناقض با موضع آرامتی نویسنده و عشق پرشور او به سنت ها و اوصالت های تومی قرار نگیرد.

سرنوشت "شیرو" تنها یک نمونه تیبیک از انقیاد و درماندگی زن در چارچوب مناسباتی عقب مانده و سنتی است. شخصیت های زن در کلیدر - باصل، وفاداری نویسنده به قانونمندی های زندگی واقعی - بدون استثنا در چنبره چارچوب مناسباتی عقب مانده دست و پا می زنند. روابطی که معیارهای اخلاقی خوب و بدان راه تنها خواهش های خودخواهانه قلب مرد، میزان می کند. پس عشق اگر در بقیه در صفحه بعد

اعتصاب بزرگ کارگران معادن شوروی

در هفته آخر تیرماه، کارگران معادن در یک منطقه سیبری، اعتصاب کردند. اندکی بعد اعتصاب معادن تمامی منطقه سیبری را در بر گرفت. در پی اعتصاب کارگران معادن سیبری، بخشی از کارگران معادن ذغال سنگ در اوکراین نیز اعتصاب کردند. بدینال این اعتصابات، گفته میشود که از کارگران راه آهن نیز درخواست اعتصاب شده است.

در اعتصاب معدنگران، بیش از یکصد هزار نفر کارگر و حدود ۱۶۰ موسسه شرکت داشتند. ولی نیروی اصلی اعتصاب را کارگران معادن تشکیل میدادند. این اعتصاب بزرگ بوسله کمیته‌های هدایت میشد که توسط کارگران تشکیل شده بود. در راس اعتصاب کمیته‌ای از نمایندگان کارگران قرار داشت. ریاست یک کمیته را نماینده کنگره خلق بر عهده داشت. این کمیته برای هدایت اعتصاب و جلوگیری از بی‌نظمی، فروش مشروبات را لغو کرد و واحدهای انتظامی کارگری تشکیل داد. محرک اعتصاب، وضع بد رفاهی، آلودگی و عدم امنیت محیط کار و برخی خواسته‌های دیگر صنفی و عدم پاسخگویی به آنها از طرف مسئولین و بی اعتنایی به پاسخ‌های آنان بود.

کارگران همچنین خواستار افزایش دستمزد، محدود کردن ساعتهای کار معدنچیان در معادن زیرزمینی، افزایش روزهای مرخصی با استفاده از حقوق تا ۴۵ روز، بهبود شرایط کار در معادن، حل مساله مسکن و اختصاص ۱۵-۱۰ درصد از تولید به رفع نیازهای کارگری و سپردن

این میزان از تولید به خودآنان، بودند. اعتصاب کارگران معادن بر تداوم کار و تولید ضایع تاثیر جدی داشت. نظر به پی آمد بزرگ سیاسی و اقتصادی اعتصاب برای شوروی و پرسترویک، گراباچف و ریشکوف ضمن برحق شمردن خواسته های کارگران، خواهان قطع اعتصاب شدند. از اینرو دولت نیروی بزرگی را برای حل این مسئله اختصاص داد و کمیسیونی از سوی دولت مامور مذاکره با کارگران گردید.

بدینال توافق میان کمیسیون اهرامی دولت و کمیته اعتصاب، فعالیت مجدد در معادن سیبری آغاز شد و بخش اعظم اعتصاب کنندگان به سر کار خود بازگشتند.

امتیازهایی که اعتصاب در پی داشت، محرک بخشی از کارگران معادن در برخی جمهوریه‌ها شد و آنها نیز اعتصاب کرده، خواهان امتیازات مشابه شدند. شروع اعتصابات کارگری در پی اعتراضات ملی در اتحاد شوروی، دولت و حزب را با مسائل جدیدی روبرو میکند. مسائل و مشکلاتی که ریشه در گذشته دارند، شرایط ناشی از این ناآرامی‌های اجتماعی، وضع حساسی را پدید آورده است. نحوه حل این مشکلات آزمون بازسازی است. درست از همین نقطه نظر بررسی واقع بیانه خواستهای کارگران، مذاکره و توافق با آنها و بر این مبنی خاتمه اعتصاب یکصد هزار نفری کارگری در سیبری موفقیتی برای سیاست بازسازی است.

مبارزه با اعتیاد به سبک آخوندی

اوایل تیرماه، مقامات جمهوری اسلامی اعلام کردند که بزودی پنجاه هزار تن از معتادین به مواد مخدر را به اردوگاه‌های کار اجباری اعزام خواهند داشت و ۴۰ هزار نفر دیگر از معتادین را زیر نظر سازمانهای وابسته به زندانهای کشور قرار خواهند داد. در همین حال طی ماههای اخیر براساس آمارهای حکومتی بیش از ۷۰۰ نفر به جرم خرید و فروش و مصرف مواد مخدر در نقاط مختلف کشور اعدام شده اند. اهداما ظاهرا براساس قانون تشدید مجازاتی که به تصویب شورای تشخیص صحت نظام رسیده است، صورت می گیرد و قربانیان بطرز فجیع در انظار عموم بدار آویخته میشوند.

این روش مہمیشگی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی است که برای چاره جوئی و باصلاح درمان بیماریهای اجتماعی از جمله اعتیاد و فحشا و زدی به اعدام و سنگسار و قطع دست و پامتوسل میشود و چهره قرون وسطائی خود را به نمایش می گذارد. سالها پیش نیز خلخالی به دستور خمینی صدها نفر را به جرم خرید و فروش و استعمال مواد مخدر تیرباران کرده، اما سال به سال بر میزان قاچاق مواد مخدر و تعداد معتادین کشور افزوده شد. اکنون پس از ۱۰ سال حکومت آخوندی اعتیاد و ابتلا جوانان به مواد مخدر به طرز بی سابقه ای افزایش یافته است و حال صحت از وجود دو میلیون و حتی بیشتر از دو میلیون معتاد در کشور است و مساله اعتیاد بمثابه یک مشکل بزرگ اجتماعی مردم را نگران کرده و جوانان میهن ما را بیشتر از پیش تهدید می کند.

در چنین وضعی رژیم برای باصلاح چاره یابی به محو نیزیمی و کشتار سباعانه معتادین و توزیع کنندگان خرد، و این قربانیان قاچاقچیان حرفه ای متوسل شده است. این در حالیست که عوامل و معمره های رژیم با همدستی سران باندهای افغانی متقیم ایران از گردانندگان اصلی شبکه های عمده قاچاق مواد مخدراند و مناطق تمرکز نیروهای نظامی در قرب یکی از مراکز ابتلا و توزیع مواد مخدر بوده است.

خودفربیی می برد و نرفت تلخ نسبت به رقیب پیروزمند را، در زیر پوششی از عشق و محبت خوارانه پنهان می کند، تا در آخرین امتحان، بایبشی جستن از رقیب در قربانی کردن خود، برتری اش را حدائق پس از مرگ به اثبات برساند. یکی از قوی ترین پرداخت های روانی کلیدر در مورد "زیور" صورت گرفته است. دولت آبادی یا ظرافت رابطه دوپهلوی آمیخته با بدگمانی مارال و زیور را بنمایش می گذارد و نیز شقاوت پنهان زندگی را - در تناقضات عاطفی - که کامیابی جز با پایمال کردن قلب دیگری میسر نمی شود!

اما همه زخم های چرکین خانمان در قلب بلقیس سرریز می شود تا به روح گره خورده و جگر او تجسمی مادرانه بیخشد و می بخشد. بلقیس شکل پیری همه زنان و شخصیت تعمیم یافته همه مادران در مناسباتی مردسالارانه است. مادر آری. همان کسی که چاره ساز همه ناچاریهاست و با اینهمه خود چنان زبون و فتاده که در برابر خردترین زاده اش - پسرش - چون کنیزی بر خاک می افتد و حمایت از دختر سرشکسته خود را، از او اجازت میطلبد.

سیاست های استبدادی و ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی خود از عوامل مهم تشدید اشکال گوناگون تاجماری های اجتماعی، از جمله اعتیاد است. استبدادحاکم بر کشور ما و تمهيلات ارتجاعی رژیم بر جوانان، محدودیت هائی که در زمینه هر نوع تفریح سالم و ورزش ایجاد شده است، زمینه ساز افزایش گرایش به اعتیاد، فساد و فحشا بوده است. وضع بد اقتصادی مردم، بیکاری و بی آینده گی، عدم دسترسی به تحصیل و نتیجتا بلا تکلیفی و سرخوردگی که حاصل ۱۰ سال حکومت آخوندیاست، گروههای بیشتری بر جوانان بی پناه را به اعتیاد کشانده و به دام شبکه های قاچاقچیان حرفه ای و توزیع کنندگان تریاک و هروئین می اندازد.

حال جمهوری اسلامی در آخرین اقدام نفرت انگیز خود، تصمیم گرفته است که معتادان را به اردوگاه کار اجباری روانه کند و آنها را در آنجا زنده بگور نماید. چنین تساویتی در حق قربانیان و فریب خوردگان تنها از این رژیم مستبد و ضد مردمی بر می آید. معتادان برای بازگشت به زندگی شرافتمندانه و انسانی نیازمند روان در مانی و مراقبت اند. باید به آنها امکان داده شود تا با تلاش خود و خانواده هایشان امیدهای تازه شده خود را بازیابند و زندگی دوباره را آغاز کنند. اعدام و اعزام به اردوگاه شکنجه چون گذشته بی نتیجه خواهد بود. به جای اردوگاه کارباید آنها را به مراکز درمانی مجهر اعزام داشت و از دستاوردهای پیشرفته علم پزشکی جهت معالجه آنها سود جست و آنها را تحت مراقبت پزشکی و مددکاران اجتماعی قرار داد و به زندگی شان امیدبخشید.

برای درمان این بلیه اجتماعی اهمال زور و سرکوب و اعدام قربانیان چاره ساز نیست. باید آزادی بشکفتد تمهيلات ارتجاعی و محدودیت های گوناگون فردی و اجتماعی بر پیچیده شود، فرهنگ و آگاهی مردم اعتلا یابد، به بیکاری و محرومیت پایان داده شود و گردانندگان اصلی شبکه های قاچاق مواد مخدر و قاچاقچیان حرفه ای به سزای اعمال خود برسند.

پایان ماجرای شیرو را بیاد بیاوریم و "گژیگی" را که بلقیس با خشم از آستین بیرون می کشد، اوج در ماندگی آری. بگمان مایکی از شاخص های قابل اعتبار در سنجش درجه پیروزی طبیعت انسانی بر دژمنشی، نوع مناسباتی است که زنان و مردان یک جامعه را بهم پیوند می دهد. ورنالایسم دولت آبادی توانسته است به قوی ترین شکلی درام دهشتناک زندگی زن ایرانی را، برای نخستین بار در ادبیات ما زنده کند.

زندگی به پیش می رود و نسل های آتی، آزادتر و سعادتمندتر از ما خواهند زیست و از یاد همه این تلخ کامیها که بر ما و نسل های پیش از ما گذشته است، شیرینی و حلاوت زندگی آزاد خود را، همیت تر درک خواهند کرد.

- (۱) ناگزیری و گزینش هنرمند
- (۲) دولت آبادی - ناگزیری و گزینش هنرمند
- (۳) بخشی از صحبت های گل محمد
- (۴) صحبت های برادر گل محمد در مورد او
- (۵) ایده ای از مارکس

کلیدر... بقیه از صفحه ۸

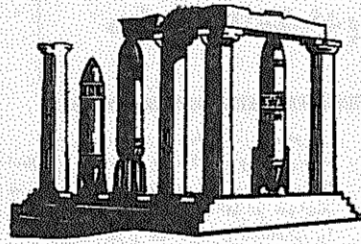
قلب مردی شورید، فرور انگیز و بهنجار و رواست. چه جای حاشا وقتی یک اشاره می توان تمام مردان قبیله را بسیج کرد، سوار بر اسب و رو به سوی فتح خانه معشوق. مگر نه این است که آتش همه درگیری ها و حوادث بعدی داستان در کلیدر، با جوانسری مديارو کشتار چارگوشلی بر اثر وخته می شود. اما آیا همه آن مجامع و خشونت های بعدی کتیرینی محتابی را متوجه مرده مديارمی کند؟ نه!

و شگفتا که نویسنده هم، همراه با قهرمان خود بر ناکامی "مديار" می موید اما...

اما تنگ عشق در قلب شیروی جوان را هیچ فردی از خانمان تاب نمی آورد. تنها گنله های بریده گیسوی دختر، زخم قلب پدر را درمان می کند و خفت و خوری خواهر در میان جمع، فرور و غیرت پامال شده برادر را، التیام می بخشد. همان برادری که در ادامه داستان، خود بی مجابا هاشق می شود، برالتفات به همه موانع و حتی بی التفات به تمایل یا عدم تمایل دختر، باز هم همه مردان قبیله را بر سر ای تصاحب دختر بسیج می کند و چون خرس می تازد. همان برادری که چون خود را ناکام یافت، با فریاد ارضاء شده موجودی ابتدائی، سر به سقف آسمان می کوبد و خشونت فرود را، در نابودی قلله های روستائیان فرو می نشاند.

نه! غیرت و مردانگی چنین برادری تنها زینده مناسباتی همشریتی است. مناسباتی که روح زن را چنان در مهار می گیرد که کمترین سرکشی به شکست سرشکستگی می انجامد. همان مناسباتی که "شیرو"ی جوان را بعد از تحمل آن

س. منشیکیف، ژوئن ۱۹۸۸ - نقل از روزنامه پراودا



اقتصاد بدون سلاح : اتویی یا واقعیت ؟

بدنایال تکنهای بورس سالهای اخیر در ایالات متحده آمریکا، ژاپن و دیگر کشورها این سوالها بطور جدی مطرح شده است. اقتصاد سرمایه داری بعد از این چگونه انکشاف خواهد یافت؟ این اقتصاد چگونه از تکنهای جدید و جدی تر که کارشناسان و پیشگویان در باره احتمال آن می نویسند، در امان خواهد ماند؟ مرگه اظهارات آنها را جمع برزیم، نسخه های پیچیده شده بصورت زیر خواهد بود :

از بین بردن و یا به حداقل ممکن رساندن کسری بودجه ایالات متحده آمریکا؛ رفع عدم توازن در بازرگانی و پرداخت های بین المللی و ایجاد شرایط برای ثبات مالی و ارزی.

جهانی ما را ارتقا میدهد. دیگر مداحین (نام دیگری نمیتوان بر آنها نهاد)، به نمونه هایی از جنگ دوم جهانی اشاره میکنند: اختراع رادار، ساختمان هواپیماهای واکنشی، پیدایش اولین ماشین حساب الکترونیکی، با چه چیزی میتوان مخالفت کرد؟ با خیلی چیزها.

اقتصاد دان امریکایی لویید جفری دوم کتاب "اقتصاد متورم" را که در آن بدقت این مساله را بررسی کرده است، بچاپ رساند. او سودمندی برخی اختراعات نظامی برای بخش غیر نظامی را انکار نمیکند. اما تقاضای زیادی در برابر آنها قرار میدهد، از جمله خارج کردن منابع مادی و پولی، دانشمندان و متخصصین فنی از هر صدهای تولید غیر نظامی. توازن کلی، منفی میشود و دیوم نتیجه میگردد که بخش نظامی، بخش انگلی است که به حساب دیگر منابع اقتصاد به حیات خود ادامه میدهد.

در میان کشورهای سرمایه داری در دهساله اخیر ژاپن بیشترین آهنگ پیشرفت و رشد تولید را داشته است. این کشور اینک کمترین مصارف نظامی را نسبت به تولید ملی خود دارد. میلیتاریسم ایالات متحده آمریکا بنابه تصدیق همگان برعکس ژاپن قدرت رقابت اقتصاداثرات خراب و مانع رشد بازرگانی در آن کشور گردید. سایمون رامو اقتصاد دان امریکایی در کتاب خود "اشتباه محاسبه تکنولوژیکی آمریکا" می نویسد: "اگر تمامی دلارهایی که در سی سال اخیر در تحقیقات نظامی سرمایه گذاری شدند، در آن رشته جای معلوم که هر چه بیشتر به درد ترقی اقتصادی می خورد صرف میشد، در آنصورت نااطمینان کامل میتوان گفت که ما اینک در آن سطحی از رشد تکنیک قرار داشتیم که بیست سال بعد خواهیم بود."

در گذشته برخی مارکسیست ها مدعی بودند که سرمایه داری نمیتواند بدون مسابقه تسلیحاتی سر کند و اینکه رشد اخیر تولید همدا بر هزینه های نظامی متکی است. در سال های پس از جنگ سم

اما دستیابی به این امر بدون کاهش رادیکال هزینه های نظامی ناممکن است. چرا که این هزینه ها دلیل عمده بوجود آورنده عدم توازن ها است. پس از شکست بورس، "نیویورک تایمز" اطلاع داد که فشار به کنگره و کاخ سفید جهت کاهش بودجه پنتاگون افزایش یافته است. استیون مریس اقتصاددان انگلیسی و مولف کتاب "کسری دلار اقتصاد جهان در معرض خطر" معتقد است که نجات از بحران اقتصادی تنها با کاهش کسری بودجه آمریکا به یکصد میلیارد دلار طی سال آتی امکان پذیر است.

زمانی در گذشته ثنوریسین های بورژوازی هیچ چیز بدی در برانگیختن رشد اقتصادی از طریق تریق اضافی بر بودجه نظامی و دامن زدن به آن نمی دیدند. م. کینز مشهور تولید سلاح را با ساختمان اهرام مصر مقایسه می کرد: هم این و هم آن بخودی خود فایده ای ندارند، اما در نبود راه بهتر، اشتغال را افزایش می دهد و در شرایط بحران اقتصادی و بیگاری عمومی نظامی را حفظ میکنند. اما این مدعا تنها هرگاه برنامه های اکترا تویو صحیح نظامی دولتی را نادیده بگیریم، صحیح خواهد بود. اینک کاملاً اثبات شده است که کاهش بیگاری با افزایش هزینه های غیر نظامی و نه نظامی بهتر تامین میشود. در ایالات متحده آمریکا هر یک میلیارد دلار سرمایه گذاری در تولید محصولات نظامی و نه غیر نظامی، باعث از دست رفتن شش هزار محل کار می گردد. از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵ رشد طولانی هزینه های نظامی پنتاگون یک میلیون و ۱۶۶ هزار زحمتکش را از کار محروم کرد. این رقم بنابه داده های موسسه مشاوره "research associates employment" می باشد. محاسبات تحلیلی توسط تعداد زیاد دیگری از مؤلفین معتبر در آمریکا، جمهوری فدرال آلمان و در دیگر کشورها صورت گرفته است.

مدافعین کنونی مسابقه تسلیحاتی به دلایل دیگری متوسل میشوند. تولید نظامی، "بدی" ناگزیری بوده است، اما پایان شب سه سئید است: این تولیدات با تشویق اختراع کالاهای با اهداف غیر نظامی تاثیرات مثبتی بر جای میگذارد. مثلاً به بیانات وزیر سابق بازرگانی و صنایع بریتانیای کبیر جفری پتی گوش کنیم: "البته - ابتکار دفاع استراتژیک - یک برنامه تحقیقاتی نظامی با اهداف معینی است. اما بهر حال خود اختراعات و کشفیاتی دارد که می توانسد یک زندگی و تمایلات بشری را عمیقاً دگرگون سازد. این خلای نسبه نیست بلکه برنامه ای واقعی است که سطح زندگی جامعه

سرمایه داری بدون سفارشات نظامی نمی تواند مساله بازار را حل کند، در مقالات و کتابها تکرار میشود. آیا وقت آن نرسیده که به این مساله به شیوه نو برخورد شود؟ چرا تولید سلاح عنصر دائمی اقتصاد سرمایه داری معاصر گشته است؟ قبل از همه برای آنکه سرمایه داری در دوره امپریالیسم و بحران عمومی، میلیتاریسم را موجب گشت که برای دفاع از حاکمیت طبقاتی و استیلاری در خارج از مرزهایش ضروری بود. در این رابطه در صنایع نظامی اختصاصاً شرایط ویژه مناسبی بهره بسیار بالا، فروش تضمین شده، مزایای مختلف و سوسیدهای غیر مستقیم دولتی جهت جذب سرمایه ها به این هر صده ایجاد شده بود، آنچه که نئین آتر "خزانه دزدی قانونی" نامید.

اما تا جنگ دوم جهانی بجز در دوره های پراکنده ای قبل و در زمان جنگ، بازار اسلحه با ثبات آن مشخص می شد. تنها در سالهای ۴۰ در ایالات متحده آمریکا و سپس در یکسری از کشورهای دیگر سفارش های بزرگ و فزاینده بعنوان نتیجه فضای "جنگ سرد" و باصطلاح جنگ های منطقه ای (در کره و ویتنام) به پدیده ای هادی تبدیل شد. بر این پایه کسرن های تخصصی نظامی دایما فعالی بوجود آمدند که به سران میلیتاریسم جوش خورده و مجتمع های نظامی - صنعتی را تشکیل دادند. در ترکیب بورژوازی انحصاری گروه بندی متنغذی پدید آمد، که برای آن تولید روز افزون سلاح به هدف اصلی تبدیل شد.

بدین ترتیب مساله انطباق با اقتصاد بدون سلاح در واقع باین صورت در می آید: آیا در چار چوب سرمایه داری معاصر امکان محدود کردن و کاهش روز افزون و به حداقل رساندن قدرت و تاثیر مجتمع های نظامی - صنعتی وجود دارد؟ اکثر نمایندگان محافل مترقی فکر میکنند که طرح مساله باین ترتیب کاملاً بجاست. اما موضع محافل سرمایه داری که این انطباق تا حد زیادی مربوط به آنجاست، چیست؟

در این رابطه در میان سرمایه کلان وحدت نظر وجود ندارد. کسرن های نظامی - صنعتی قدرتمندند، اما آنها در اقلیت هستند، زیرا بورژوازی انحصاری بهر حال سود عمده را از تولیدات غیر نظامی بدست می آورد. از طریق بودجه نظامی باز توزیع اضافه ارزش به نفع کمپانی های نظامی صورت می گیرد که موجب ناخشنودی موسسات غیر نظامی می گردد. رشد هزینه های نظامی کاهش آهنگ عمومی رشد اقتصادی - تعدید بحران ساختاری در رشته های بنیادی را بمرور دارد تا چه رسد به هواقب آن در مرصه های اعتباری - مالی و ارزی. این همه باعث می شود که اکثر نمایندگان محافل حاکمه از خواست تعدید مسابقه تسلیحاتی حمایت کنند.

در پاسخ این مطالب شکایت از مشکلات و حتی عدم امکان بازگشت به وضعیت سابق، یعنی گذار از تولیدات نظامی به تولیدات غیر نظامی شنیده میشود. بطوریکه اقتصاددان لیبرال امریکایی سیمو و ملمن می نویسند، پنتاگون قاطعانه با قانونی که دستگاه دولت را به تهیه برنامه بازگشت به تولیدات غیر نظامی مکلف می سازد، مخالفت میکند. مخالفین این برنامه ها توجه به تمامی مکانیسم بازار را بعنوان دلیل ارائه میکنند. خود ملمن معتقد است که چنین گذاری خارج از توان بازار است زیرا میتواند موجب اخراج جمعی کارگران بشود.

اما نباید در مشکل بودن گذار به تولید غیر نظامی مبالغه کرد. مصلوبات اطلاع میدهد که با پیش بینی امکان ائت بودجه نظامی خود تولید کنندگان اسلحه با تلاش

برای خرید شرکت های با تولیدات غیر نظامی بویژه در هر صده های با تکنولوژی پیشرفته که نرخ سود آن نه فقط پایین نیست، بلکه گاهی بالاتر از تولید اسلحه است، این تبدیل را تحقق می بخشند. این امر بویژه به کسرن هایی که تاکنون به تولید وسایل حمل کلاهک های هسته ای، راکت و بمب افکن اشتغال داشته، مربوط میشود. مسلماً این کسرن ها در آینده نیز هواپیماهای ب ۱ ب و موشک ام - ایکس تولید خواهند کرد، اما احساس میشود که بازار اشباع شده و بلحاظ سیاسی نیز چندان امیدوار کننده نیست.

اکثر محققین خاطر نشان می سازند که دستگاه تولیدی صنعت معاصر بجز موارد بسیار استثنایی به صنایع غیر نظامی نزدیک میشوند و تبدیل یکی به دیگری مشکل فنی بعصره ندارد. این کار را بزرگترین کسرن ها با داشتن امکانات وسیع جهت مانور و ذخایر بزرگ مالی به سادگی میتوانند انجام دهند. سخت ترین امکان تعویض را موسسات نه چندان بزرگ (بیش از ۱۵۰ هزار موسسه در آمریکا) که بعنوان مقاطعه کاران درجه ۴ سرنوشت خود را به مقاطعه کاران اصلی پنتاگون وابسته کرده اند؛ دارند. بدین ترتیب احتمالاً بدون برنامه ریزی؛ بازگشت به وضع سابق در واقع عملی نخواهد شد.

در این برنامه ها میتواند امکان رشد کالاهای مصرفی، قرار داد های دولتی برای ساختمان های غیر نظامی و گسترش تجارت با کشورهای سوسیالیستی و در حال رشد را نیز بحساب آورد. با استفاده کامل از تکنیک و تکنولوژی معاصر برای ارز آنت کردن تولید کالاهای مصرفی و نه برای ساختن انواع جدید سلاح میتوان به افزایش قابل توجه قدرت خرید اهالی و بهبود وضع عمومی اقتصاد دست یافت. بازار های جدید چندان ممتاز نخواهد بود، اما نظف میرسد که بطور کلی این بازارها سودمندی از سیستم کذب "در های گردان" که در آن منافع کسرن ها و میلیتاریست ها یکپارچه می شود، خواهد بود.

اما انتظار اینکه مجتمع های نظامی - صنعتی بدون مبارزه تسلیم شوند، یک اتویی خواهد بود. کسرن های نظامی انحصار نشان میدهند، اما آنها برنامه های جدید تولید انواع سلاح های اکترا تویو و هنوز نه با هدف کاهش آن را نیز تهیه میکنند. بیشترین امید در این رابطه به طرح ابتکار دفاع استراتژیک بسته شده است که در چشم انداز قرار دادهایی (در اشکال مختلف) به قیمت ۱۵۰ تا ۷۷۰ میلیارد دلار انوید میدهد.

مطلوبات پر از خبرهای مربوط به برنامه های تولید هواپیماهای نظامی - فضایی (بنابه سفارش مشترک پنتاگون و ناسا)؛ موشک های بالدار با دقت زیاد و نیز در باره دیگر انواع جدید سلاح های هادی مدرن که بلحاظ قدرت تخریبی دست کمی از سلاح هسته ای ندارند، هستند. فشار بر ژاپن و کشورهای اروپای غربی برای افزایش تولیدات نظامی تعدید میشود. تجارت بین المللی اسلحه که به مبلغ ۳۰ میلیارد دلار در سال رسیده است با کاهش سریع شعیت کسرن های نظامی امریکایی و دیگران در کشورهای در حال رشد و واگذاری امتیاز تولید اسلحه به آنها تکمیل میشود.

مجتمع نظامی - صنعتی فعال و منعطف است و به شیوه خود با چشم انداز جهان هاری از سلاح هسته ای خود را وفق می دهد. بنابراین به همراه اتخاذ تدابیری جهت کاهش تسلیحات مبارزه فزاینده برای عقب راندن و مهار مجتمع نظامی - صنعتی ضروری است. نمیتوان انتظار انطباق اتوماتیک سرمایه داری با جهان هاری از سلاح را داشت.

خلع سلاح برای پیشرفت

S.T.P

شماره ۳، سال ۱۹۸۹

سه پیاپی مدمخرب مسابقه تسلیحاتی سی کشور از ۳۹ کشوریکه فقیرترین کشورهای جهان بحساب می آید، در آفریقا واقعند. در سالهای مشتاده، در برخی از آنها سطح زندگی پایینتر از سطحی بود که پیش از استقلال داشتند. مطابق داده های سازمان ملل، حدود ۱۵۰ میلیون نفر در کشورهای آفریقایی در آستانه مرگ به سبب گرسنگی قرار دارند.

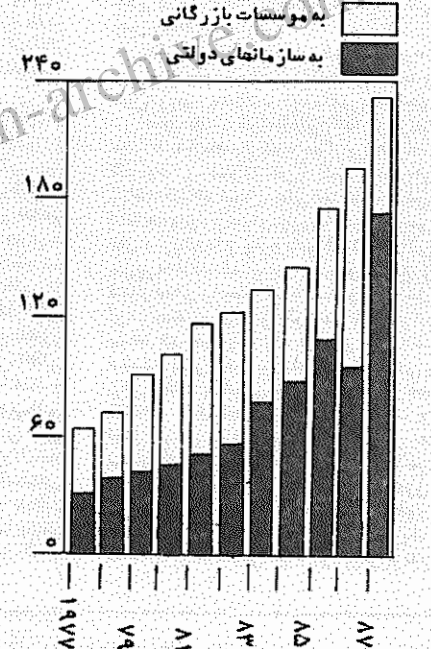
اولا مسابقه تسلیحاتی با کشفاندن این کشورها به مدار خود آنها را بجای استفاده از منابع مادی، مواد خام، انرژی مالی و معنوی برای پیشرفت، به صرف بیانی از پیش از منابع برای اهداف نظامی وامیدارد. ثانیاً افزایش هزینه های نظامی، کشورهای آفریقایی را بطور فزاینده ای به دستاویزی به وامهای و امداد دکه نهایتاً به رشد بدجهای خارجی آنها می انجامد. و ثالثاً در جوی نظامیگرانه، مداخله در امور داخلی کشورهای آفریقایی برای کشورهای امپریالیستی بسیار سهل تر است. اینها طرق تاثیر گذاری مسابقه تسلیحاتی بر اوضاع کشورهای آفریقایی است. آنها مجبورند بار سریعاً فزاینده مصارف نظامی را که بخش اعظم آن برای واردات سلاح صرف میشود، تحمل نمایند. در زمانهای اخیر نرخ رشد سالانه هزینه های نظامی کشورهای آفریقایی رو بهم رفته به هفت درصد بالغ شده است. این رقم در برخی از کشورهای جنوب آفریقا به بالاترین شاخص جهانی - ۱۵/۵ درصد - رسیده است. در سالهای مشتاده مصارف نظامی کشورهای آفریقایی پنجاه درصد بالاتر از نرخ رشد محصول ناخالص ملی آنها بود. بدیچی است که این گرایشات شالوده های مادی اقتصاد کشورهای آفریقایی را از بین می برد و وابستگی نظامی - فنی و اقتصادی بسیاری از آنها به جهان سرمایه داری را افزایش میدهد.

سلاح بیشتر - درگیریهای بیشتر
پیامد منفی مهم مسابقه تسلیحاتی ایجاد صنایع جنگی خودی در بیش از ۳۰ کشور در حال رشد، از جمله کشورهای آفریقایی است. چنه منفی این پدیده در این واقعیت نمفته است که دستاوردهای علمی و تکنولوژیکی و تکنولوژی نوین نه برای تقویت پایه پیشرفت اجتماعی و اقتصادی بلکه برای تولید سلاح مورد استفاده قرار میگیرند. عملیات نظامی درگیر در جهان سوم نیز پیامد مستقیم نظامی کردن کشورهای در حال رشد است. مطابق داده های موجود، پس از جنگ جهانی دوم حدود ۶۰ درصد درگیری محلی ثبت شده است

که بیش از ۱۰ میلیون تلفات جهانی داشته اند. تصادمات نظامی در قاره آفریقا در ۳۵ مورد رخ داده اند و در برخی مناطق تا به امروز ادامه یافته اند. امپریالیستها و مرتجعین برای تبدیل منازعات مرزی و سایر منازعات بجا مانده از زمان استعمار به درگیریهای نظامی از هیچگونه تلاشی مضایقه نگرفته اند. آنها از این نقطه نظر دولتی بر روی دولت دیگر میسازند، منازعات نژادی، ملی و بین دولتی را تشویق میکنند و تصادمات را تحریک می نمایند. از اینرو برای آنها راحتتر است که در شرایط بی ثباتی و عدم اعتماد، احکام نواستعماری را به خلقهای آفریقا تحمیل کنند و آنها را تحت کنترل نگهدارند.

توطئه های امپریالیستی و نواستعماری زیانهای زیادی به کشورهای در حال رشد وارد می آورند. مثلاً مطابق داده های رئیس شعبه همکاری اقتصادی و توسعه سازمان وحدت آفریقا، فعالیتهای براندازی پره توریاسالانه ۲۰۰۰ میلیون دلار زیان برای همسایگان در بر دارد. چنین سیاستهای تلاشهای "کشورهای خط مقدم جبهه" برای قلبه بر مشکلات اقتصادی را تخریب میکند.

بدهی های خارجی کشورهای آفریقایی در سالهای ۸۷ - ۱۹۷۷ (میلیارد دلار)



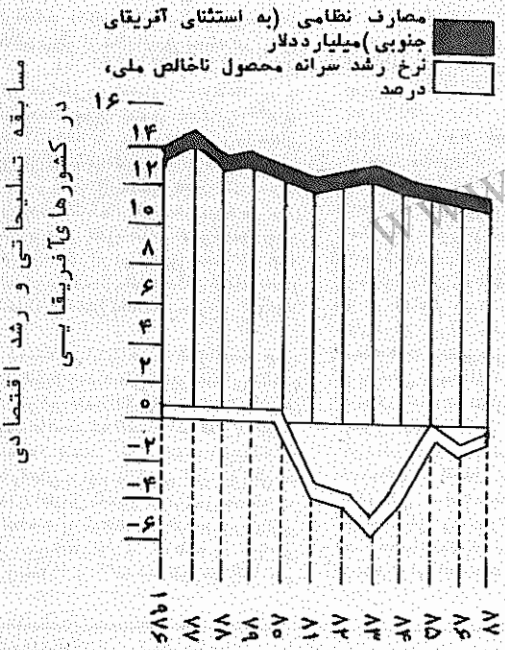
ترقی روز افزون از طریق خلع سلاح
درک رابطه متقابل نزدیک بین خلع سلاح و ترقی اجتماعی توسط کشورهای در حال رشد وسیعاً بر مناسبات بین المللی معاصر و افکار عمومی جهان تاثیر میگذارد؛ به مبارزه بخاطر صلح نیرو میبخشد و از سوی بسیاری از شخصیتهای سیاسی بمثابه استدلالی جدی بنفع سیاست همزیستی مناسبت آمیز و جلوگیری از مسابقه تسلیحاتی بر رسمیت شناخته شده است.

ایده رابطه متقابل نزدیک بین خلع سلاح و امکان برقراری نظم نوین اقتصادی در جهان و نتیجتاً قلبه بر عقب ماندگی اجتماعی و اقتصادی کشورهای در حال رشد در موارد متعددی در قطعنامه های سازمان ملل که توسط جامعه بین المللی پذیرفته شده اند، انعکاس یافته است. در کنفرانس بین المللی در باره رابطه بین خلع سلاح و توسعه که در ۱۹۸۷ برگزار شد، تاکید گردید که افزایش تسلیحات هسته ای خطر جدی علیه توسعه کشورهای استقرار نظم نوین اقتصاد در سطح جهان بوده و مانع حل سایر مسائل حمایتی که رویاروی بشریت قرار دارند، می باشد.

نیروهای مترقی بر این عقیده اند که خلع سلاح و کانالیزه کردن بخشی از منابعی که اکنون برای مقاصد نظامی مورد استفاده قرار میگیرند، به هرصه

سازندگی صلح آمیز میتواند ترقی اقتصادی و علمی و تکنولوژیکی کشورهای در حال رشد را وسیعاً ارتقا دهد. نیروهای ترقی در نگرانی اکثریت عظیم کشورهای جهان سوم در باره این واقعیت که با گذشت هر سال، مسابقه تسلیحاتی که توسط نیروهای امپریالیستی تشدید میشود، منابع مادی و معنوی آنها را به تحلیل میرسد، همیقا شریکند. اینها در شرایطی رخ میدهند که بخش قابل ملاحظه ای از جمعیت جهان از سوء تغذیه و بیماری رنج می برند و از آموزش مقدماتی و کمکهای پزشکی محرومند.

کشورهای عضو سازمان پیمان ورشو در اجلاس کمیته مشورتی خود سندی را تحت عنوان "در باره قلبه بر ناردید یافتگی و برقراری نظم نوین اقتصادی در جهان" به تصویب رساندند. در بخشی از سند آمده است: "کشورهای عضو پیمان ورشو خواهان هزم راسخ در انجام اقدامات مشخص در هرصه خلع سلاح است که با قطع بعضی مصارف نظامی همراه باشد. منابع مادی، مالی، انسانی و علمی که از این طریق آزاد میشوند میتوانند برای تسریع ترقی اقتصادی و اجتماعی کشورهای مربوطه، همچنین برای محو گوناگون جهان مورد استفاده قرار گیرند."



خروج از این وضعیت شرایط آماده تر از گذشته است. زیرا که هر دو رژیم احساس می کنند اگر ویرانی های جنگ و اقتصاد جنگ زده را بازسازی نکنند در آینده با مشکلات جدی روبرو خواهند شد. دولت عراق اکنون بازسازی بصره و فاو را آغاز کرده است. در جمهوری اسلامی نیز از بازسازی مناطق جنوب و غرب کشور زیاد صحبت میشود. علاوه بر آن هیچکدام از طرفین نیز این قدرت را در خود احساس نمی کنند که یک جنگ دیگری را تحمل کنند. شرایط بین المللی نیز مخالف تشنج تازه در مرزهای دو کشور است. با توجه به عوامل فوق محافل مخالف جنگ در هر دو کشور و در سطح بین المللی باید هر دو رژیم را تحت فشار قرار دهند که باشکستن بن بست مذاکرات موافقت کنند.

و در جهت کاهش کانون های تشنج پیش می رود، حفظ یک کانون دعه ره و هراس و تهدا شدن آتش زیر خاکستر به زیان مردم دو کشور و مردم منطقه است. باید این وضعیت به سود استقرار صلح پایدار میان دو کشور تغییر کند و خطر افزایش تشنج از بین برود. راه خروج از این وضعیت، پذیرش قرارداد الجزیره بعنوان مبنای مذاکرات در کشور، تخلیه خاک ایران توسط عراق، قطع بازرسی کشتی فا، لایروبی اروند رود و پذیرش بدون قیدشرط مبادله اسرا توسط جمهوری اسلامی و همچنین رژیم عراق است. علاوه بر آن باید از اقدامی که بی اهمیتی فیما بین را گسترش می دهد، اجترار شود و از تبلیغات و اظهارات غیرمسئولانه خودداری شود. برای

بازسازی اقتصاد بحران زده در هر دو کشور ایجاب می کند که بسیج نظامی لغو شود. ولی این نیاز با وضعیت نه جنگ و نه صلح مقابرت دارد. ادامه شرایطنه جنگ و صلح باعث تداوم رنج و درد صدهزار اسیر جنگی در دو کشور است. این افراد که در وضعیت دشواری بسر می برند، قربانیان زنده جنگ کثیف، و ادامه وضعیت نه جنگ و نه صلح هستند. اسرای جنگی باید بدون هیچ تید و شرطی آزاد شوند. خودداری از آزاد کردن اسرا بعنوان اقدامی برای کسب امتیاز در مذاکرات، عملی غیر انسانی و محکوم است. مناسبات موجود بین دو کشور نمی تواند به همین ترتیب ادامه یابد. در دنیای کنونی که جهان در راه خلع سلاح هسته ای

ضرورت شکستن بن بست... بقیه از صفحه اول
نه صلح در بین دو کشور را تداوم بخشیده است. این وضعیت باعث شده است که هر دو رژیم امکاناتی را که باید صرف بازسازی ویرانی های جنگ کنند - که مردم هر دو کشور آن را مصرانه طلب میکنند - در راه خرید سلاح و امور نظامی صرف نمایند. اکنون سران هر دو رژیم آشکارا می گویند که در پی تقویت نیروهای مسلح خود هستند. آنها میلیاردها دلار را جهت این کار صرف میکنند. علاوه بر آن این وضعیت باعث شده است که صدها هزار نفری که می توانند انرژی و نیروی آنان در راه بازسازی کشور صرف شود، همچنان در نیروهای مسلح باقی بمانند و از این طریق نیز میلیاردها دلار برای نگهداری و تجهیز آنان هزینه شود.

چین: تحول اوضاع به زیان اصلاحات

طی روزهای اخیر مطالبات و تحولات بسیار زیادی در چین دیده می شود. این تحولات در واقع بازتابی از تحولات عمیق و اساسی در چین است. در این مقاله سعی می شود تا حد امکان به بررسی این تحولات بپردازیم.

در چین در سال ۱۹۷۸ میلادی، دگرگونی اساسی در نظام سیاسی و اقتصادی رخ داد. این دگرگونی با اتخاذ سیاست بازسازی و اصلاحات اقتصادی همراه بود. در این راستا، دولت چین با اتخاذ سیاست بازسازی و اصلاحات اقتصادی، به دنبال تغییر ساختار اقتصادی و اجتماعی کشور بود.

در این راستا، دولت چین با اتخاذ سیاست بازسازی و اصلاحات اقتصادی، به دنبال تغییر ساختار اقتصادی و اجتماعی کشور بود. در این راستا، دولت چین با اتخاذ سیاست بازسازی و اصلاحات اقتصادی، به دنبال تغییر ساختار اقتصادی و اجتماعی کشور بود.

رهبری حزب و نظام سوسیالیستی و سقوط جمهوری خلق چین است. آنها آشکارا فراموش می کنند که در دست گیرند، دولت را سرنگون سازند. در این نامه گفته شده است که "از همین رو سرکوب قاطع شورش امری کاملاً صحیح است و با آزوها و منافع اساسی اهالی پایتخت و تمام خلق تطابق دارد". اما سیر رویدادها همین چیز دیگری است. تظاهرات و اعتراضات دانشجویی در چین در واقع با انتشار خبر درگذشت هو یائو بانگ دبیر کل سابق حزب آغاز شد - او نیز دو سال پیش در هنگام تظاهرات دانشجویان برای دموکراسی، با اتهاماتی حدوداً مشابه اتهامات ژائو زینگ برکنار شد - دانشجویان از همان ابتدا مبارزه برای دموکراسی و علیه فساد را هدف اعتصاب خود اعلام کردند. آنها از آغاز پایبندی خود را به نظام سوسیالیستی مورد تاکید قرار دادند. دانشجویان در شعارهای خود خواستار دموکراسی و آزادی مطبوعات، سرعت بخشیدن و پیگیری اصلاحات، ایجاد هماهنگی بین اصلاحات سیاسی و اقتصادی، برقراری حکومت قانون و تصفیه حزب از عناصر ناسالم بودند. جنبش دانشجویی با حمایت وسیع محافل روشنفکری چین مواجه شد و در تداوم خود حمایت بخش‌هایی از کارگران را جلب کرد. کارکنان مطبوعات رسمی و روزنامه نگاران کشور و پاره‌ای از محافل اجتماعی و سازمانهای دموکراتیک به حمایت از آنها پرداختند و بسوی میدان تین آن من راهپیمایی کردند. پاره‌ای از محافل و سازمانهای اجتماعی با انتشار بیانیه‌ای از مقامات حکومتی خواستند تا خواستهای دانشجویان را مورد توجه قرار دهند. حرکت دانشجویان به مرور به یک جنبش وسیع برای اصلاحات سیاسی تبدیل شد و

چندین شهر بزرگ چین را در بر گرفت. آنها خواهان مذاکره با مقامات طرف اول حکومت بودند و برای تحقق خواستهای خود اعتصاب غذا کرده بودند.

روزنامه مرکزی حزب، و ژائو زینگ دبیر کل حزب در آن زمان، روحیه میهن پرستی و دعوت دانشجویان برای دموکراسی و قانونیت و مبارزه با فساد را ستودند و از طرف حزب بررسی خواستها و نظرات منطقی و معتدل دانشجویان را و وعده دادند. اما سیر وقایع با اعلام حکومت نظامی توسط رئیس دولت و تصمیم مقامات چینی به مقابله و سرکوب دانشجویان دگرگون شد و تظاهرات به خشونت گراید. طی حمله نیروهای نظامی به میدان تین آن مین صدها نفر کشته شدند و تبلیغات وسیعی در حقانیت سرکوب و اعدام سازمان دهندگان و برکناری و مجازات آندسته از رهبران حزبی که موافق اعمال خشونت و سرکوب نبودند، آغاز گردید.

محکوم کردن ژائو زینگ به "بجاده گروه ضد حزبی و تضعیف ارتش" و برکناری او، در حالیکه همه شواهد حاکی از وجود اختلاف جدی رهبری حزب در رابطه با نحوه پیشبرد اصلاحات و برخورد با مساله دموکراسی است، تاسف بار است. این امر همین آن است که ریشه مشکلات درک نشده است. بی توجهی به مساله بنیادین مهم دموکراسی در حزب و جامعه، عدم توجه لازم به اصلاحات دموکراتیک و اصلاحات در ساختارهای سیاسی و سیستم‌های قانونگذاری، مانع جدی در راه مدرنیزاسیون سوسیالیستی چین ایجاد خواهد کرد.

اعتراضات دانشجویان که ابعاد توده ای وسیع خود گرفت ز زمینه‌هایی داشت و مبین وجود مشکلات اجتماعی و سیاسی در چین بود. خواستهای آنها مبنی بر مبارزه با فساد و رشوه خواری، فلتنت، قانونیت و دموکراسی، قیر واقعی و زیاده طلبانه نبود. بجای سرکوب جنبش دانشجویان، رهبران چین باید به بررسی علل و ریشه‌ها و چاره‌یابی آن تضادهایی می پرداختند که چنین اعتراض وسیع و گسترده‌ای را سبب شده است و برای حل آن زمینه چینی می کردند. باید درک می شد که سرکوب راه غلبه بر مشکلات نیست. برای غلبه بر مشکلات اقتصادی، برای شتاب بخشیدن به فرمجا در عرصه اقتصاد اصلاحات سیاسی دموکراتیک و فعال کردن مردم ضروریست. برای به میدان کشیدن توده‌ها که بدون آنها هر اصلاح و رفاهی در زمینه اقتصاد معوق خواهد ماند، برای آنکه آنها خود را بطور واقعی در این اصلاحات سهیم و شریک بدانند و بر شانه‌های خود آثرا پیش برند،

گذشته از محرک های اقتصادی، محرک های سیاسی بسیار قوی لازم است. بدون فراهم نمودن زمینه لازم برای ابراز وجود و اظهار نظر آنها و ایجاد امنیت قضائی برای آنان، بدون اصلاح سیستم های قانون گذاری و اصلاح ساختار سیاسی کشور بگونه ای که نقش و تاثیر مردم بر هدایت امور افزایش یابد و آنها مشی حزب را آزادانه و آگاهانه مورد پشتیبانی و حمایت قرار دهند، فرمهای اقتصادی نتیجه مطلوب بیان نخواهد آورد.

بنظر می رسد که اصطلاح "لیبرالیسم بورژوازی" در چین که هو یائو بانگ دبیر کل سابق و ژائو زینگ دبیر کل بعدی حزب کمونیست چین هر دو باتوسل به آن برکنار شدند و یکی از دلایل سرکوب جنبش دانشجویی چین اعلام شد، دستاویزی برای بیرون راندن طرفداران فرمهای سیاسی از قدرت و خاموش کردن اعتراضات برای دموکراسی است. چنین اتهامی گسیل ارتش برای سرکوب و اعدام معترضین سیاسی را توجیه نمیکند. روشن است که امپریالیستهای غربی ضد کمونیست و عناصر فرصت طلب و ماجراجو در چنین اوضاعی تلاش خواهند کرد تا بر سیر امور موثر افتند، دستاوردهای سوسیالیستی مردم چین را دگرگون جلوه دهند و کارزار تبلیغاتی با اهداف مضمونه علیه حزب کمونیست، دولت و مردم چین براه اندازند. کارزار تبلیغاتی و اشگتن در این زمینه یک ناکت هیتی است. حتی امکان دخالتها و نفوذ عناصر وابسته و ضد انقلابی در تظاهرات و اعتراضات مردم یکن منتهی نیست. اما اطلاق عنوان "شورش ضد انقلابی" به اعتراضات و تظاهرات توده ای و مسالمت آمیز دانشجویان و روشنفکران چینی که اهداف شرکت کنندگان در آن آزادی و مبارزه با فساد بوده است، ناصحیح و در خدمت سرکوب خشونت آمیز دولت بوده است. توسل به چنین روشهایی برای حل و فصل مسائل اجتماعی و سیاسی همگی بی نتیجه و ناصحیح است. اتفاقات اخیر چین بی گمان بر سیر تحولات آتی و سرنوشت اصلاحات در آن کشور تاثیر جدی خواهد داشت. بر اختلافات افزوده و در راه پیشروی و مدرنیزاسیون چین مانع بوجود خواهد آورد.

سرکوب و اعدام های سیاسی اخیر در چین، به چهره سوسیالیسم در جهان آسیب زده و میزند. دولت چین بخاطر این اعدام ها باید مورد انتقاد شدید قرار گیرد و این عمل غیر انسانی باید محکوم گردد. بسود چین و همه نیروهای سوسیالیستی است که به سرکوب و اعدام ها در چین نقطه پایان گذاشته شود.

استبداد آخوندی... بقیه از صفحه ۲

این باند و ابواب جمعیتی آتس که در بطن خود تشدید "جنگ قدرت" و تعمیق اختلافات و منازعات را در پی خواهند داشت.

باین ترتیب بر خلاف آنچه می شود و ارثان قدرت خبیثی، برای تثبیت و تحکیم موقعیت خود، با دشواری های کوچک و بزرگ، در تمام سطوح دست بگریبان هستند. دشواریهایی که ایجاد ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی توسط آنها را با موانع جدی روبرو میسازد.

تصادفی نیست که محتشمی، وزیر کشور هلت تسریع برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و همه پرسشی قانون اساسی را "تحکیم ثبات سیاسی کشور" اعلام کرده است.

اما در اینجا نیز شیوه ضد دموکراتیک، انحصار طلبانه و دیکتاتور مشابه نتایج معکوس بیار آورده و خواهد آورد.

از ۸۰ کاندیدای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری، برای خالی نبودن عریضه، تنها آدم کم اثری نظیر آقای دکتر شیبانی اجازه یافت در میدان انتخابات رخ بنماید.

حتی آقای بازگان، با همه مصالحه طلبی‌هایی که بدان مشهور است، در اعتراض به این وضع با صراحت قابل تأییدی اعلام کرد:

— بعلت عدم وجود آزادی و امنیت برای مردم و مخصوصاً احزاب و گروه‌های مخالف با هیات حاکمه و همچنین ادامه در انحصاری بودن تبلیغات و مطبوعات، تعضت آزادی در انتخابات ریاست جمهوری و همه پرسشی قانون اساسی شرکت نمی کند. *

وضع سیاسی کشور، گسترش فعالیت همه نیروهای ترقیخواه و انقلابی کشور را طلب میکند. انجام چنین امری، اگر میخواید ثمر بخش و منشاء تاثیر نمایانی در حیات سیاسی کشور گردد، بشرطی امکان پذیر است که همه نیروهای مخالف حکومت، در مبارزه علیه استبداد آخوندی و مظاهر آن صفوف رزمجویانه خود را فرسوده تر سازند و در راه گسترش همکاری و همکفاری، مجدانه اهتمام بورزند.

رژیم استبداد آخوندی سست بنیاد و پوشالی است. اتحاد نیروهای مخالف حکومت روز فروریختن آثرا نزدیک و نزدیکتر می سازد.

بیش از پیش آشکار میشود که گشایش چشم انداز برای تحقق اهداف ترقیخواهانه توده‌های مردم، مستلزم آنست که مبارزه علیه رژیم استبداد آخوندی برای دستیابی به دموکراسی هر چند که امکان پذیر است شمر بخش تر و پرتوان تر اعتلایافته و به پیش رانده شود.

این یک نیاز و مطالبه عاجل است.

پیدااست که ما خواستار اعمال اراده مردم خود در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی کشور هستیم، با تمام توان علیه هر اندیشه و تلاشی که متوجه تجدید حیات و ولایت فقیه در صورت های نوظهور آنست و از جمله علیه تهر کن قدرت در دست این یا آن دیکتاتور حاکم بسر تا به آخر بیکار خواهیم نمود.

ما در این پیکار شریفانه خود را تنها احساس نمی کنیم و هم از اندروز، مضران در راه متحد ساختن همه نیروهاییکه خواستار صلح و دموکراسی اند، در یک جبهه گسترده تلاش میکنیم.

این تلاش مسئولانه و منطبق بر نیازها و مطالبات هیتی مردم و جامعه ماست، از اینرو میتواند و باید به موفقیت بیانجامد.

تشدید عملیات... بقیه از صفحه آخر

نمی توان نسبت به این مساله بی تفاوت باشد. اخبار و گزارشات منتشره از سوی نیروهای تریخوخواه عراق حاکی از آنست که رژیم صلی ماهیهای اخیر حدود یکصد و پنجاه هزار نفر از سکنه شهرستان "قلعه دیزه" را که یکی از ده شهر مهم استان سلیمانیه بوده و از شهرهای تاریخی کردستان عراق به حساب می آید، همراه با سکنه روستاهای اطراف آن به زور کوچانده و ساختمانها و مزارع و باغات مردم را تخریب و شهر را با خاک یکسان کرده است. در این اقدام بی سابقه و فاشیستی تمام راهها و خطوط مواصلاتی، چشمه ها و منابع آب نابود شده اند. هزاران نفر از مردم منطقه به پناهگاه های واهی دستگیر و عده ای از معترضان در لاهام تیرباران گردیدند. ساکنان بسیاری از روستاهای منطقه کرکوک از محل سکونت خود بیرون زانده شده و به جای آنها عشایر عرب ساکن در نواحی "دیس" و "هویجه" را جایگزین کرده اند. همچنین صدها خانوار از شهر کرکوک تبعید گردیده اند. ساکنان تعدادی از روستاهای اطراف

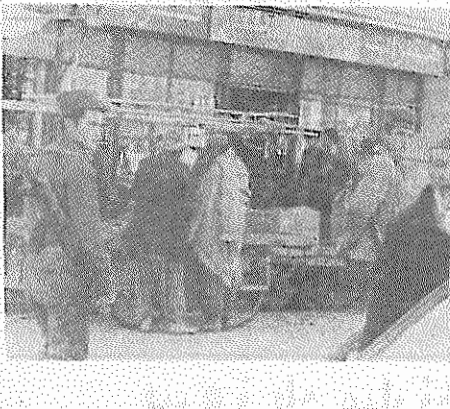
شهر سلیمانیه به مناطق عرب نشین جنوب عراق کوچ داده شده اند. مناطق حلبچه، حرمال، طولیه، بیاره، سیروان و... بطور کامل از سکنه خالی شده و کلیه منازل و باغات و مزارع مردم با خاک یکسان شده است. تجربه نشان داده است که هیچ یک از رژیم های ارتجاعی چه در عراق، چه در ایران و ترکیه قادر نبوده و نیستند تا باقتل هام و نسل کشی، با پیش برد سیاست مستحیل کردن خلقها در یکدیگر، با بمباران شیمیایی و سرکوب فاشیستی جنبش حق طلبانه و مبارزه همدلانه خلق کرد را خاموش کنند. علیرغم این ددمنشی ما مردم زجر کشیده و محروم کردستان عراق به مبارزه ادامه می دهند. نیروهای متشکل در جبهه کردستانی عراق طی ماههای اخیر، مبارزه خود را شدت و گسترش بیشتری داده اند. پیشتر که های جبهه در سلیمانیه، اربیل، دموک و مناطق کرکوک و گرمیان عملیات متعددی علیه ارتش صدام سازمان دادند. سیاست و اقدام سرکوبگرانه مبنی بر کوچ اجباری مردم کردستان عراق از خانه و کاشانه خود، توسط نیروهای تریخوخواه سراسر جهان محکوم شناخته شد.

بمباران شیمیایی وحشیانه حلبچه و سایر مناطق کرد نشین شمال عراق، سیاست کوچ اجباری کردهای عراق همچنین اعمال فشار و سرکوب کردها در کردستان ایران و ترکیه، احساس مودردی هر چه بیشتر جهانیان نسبت به مبارزه خلق کرد را برانگیخته و توجه بیش از پیش نسبت به مساله کرد را جلب کرده است. اکنون جنبش خلق کرد می رود که جای مناسب خود را بمساله یک مساله بین المللی بیابد.

به برنامه های رادیو زحمتکشان ایران گوش فرادهید

اسلامی باید یادآوری کرد که گرچه اساس سیاست رژیم ناست به افغانستان همچنان پابرجاست و این رژیم پلید همچنان مشی دخالت در امور داخلی افغانستان و تقویت اتحاد هشت گانه و تشکیل ائتلاف وسیع نیروهای مذهبی علیه دولت افغانستان را دنبال میکند و سیاست تحریم آنرا ادامه میدهد، اما تحت تاثیر عوامل گوناگون مجبور شده است که مداخله در امور داخلی افغانستان را تا حدی تعدیل کند. در نتیجه عوامل فوق، خط مشی حل مسئله افغانستان از راه سیاسی در سطح ملی و بین المللی قوای بیشتری می یابد و در سیاست کشورهای حامی اپوزیسیون به نحو ای از انحاء منعکس میشود.

دوره عرصه اخیر، دوره آزمون بزرگ مردم، حزب و دولت افغانستان بود. این دوره حاوی درسهای بزرگ است. این آزمون نشان داد که افغانستان قادر است روی پای خود بایستد و محکم و استوار از موجودیت و حاکمیت ملی خود در برابر تعرض دشمنان داخلی و خارجی دفاع کند و در چنین وضعیتی بهتر می تواند از مسافرت بین المللی در جهت تحول مثبت اوضاع داخلی بهره بگیرد. همچنین ثابت شد که نشر دگی صفوف حزب تا چه اندازه برای پیشرفت سیاست مصالحه ملی اهمیت حیاتی دارد و چقدر مهم است که این نشر دگی با اتخاذ تصمیمات خردمندانه و دور اندیشانه حفظ و مستحکم تر شود. علاوه بر آن در این دوره دشوار اثبات شد که اتخاذ مشی مقاومت در برابر تعرض اپوزیسیون در مقطع خروج قوای شوروی تا چه اندازه برای ایجاد فضای تازه و حفظ زمینه برای مشی مصالحه اهمیت حیاتی داشته است. اکنون باید از تجربیات اندوخته شده طی این آزمون در جهت حل سیاسی معضل افغانستان بهره گرفت. ما برای دولت، حزب و مردم افغانستان در بهره گیری موشمندانه از دستاوردهای این آزمون و از فضای تازه ای که در افغانستان پدید آمده است در جهت حل مسالمت آمیز مسئله افغانستان آرزوی موفقیت می کنیم. بزرگترین درس این دوره برای اپوزیسیون و همه کشورهای حامی آن اینست که مشکل افغانستان راه حل نظامی ندارد و اگر نیروهای واقع بین اپوزیسیون با این جمع بندی مجهز شوند آنگاه در خواهند یافت که قرار داد ژنو شالوده محکمی برای حل و فصل مشکلات کشورشان فراهم کرده و باید مناسبات خود با دولت افغانستان را بر آن شالوده استوار و تنظیم کنند و به نوری بر یکی از خونین ترین جنگهای داخلی تاریخ اخیر جهان نقطه پایان بگذارند.



نتوانسته است یکپارچه عمل کند و اختلافات درون آن پس از خروج نیروهای شوروی گسترش نیز یافته است. چرا که خروج نیروهای شوروی از افغانستان یک حره مهم سیاسی و تبلیغاتی را از دست اپوزیسیون خارج کرد. آنها از حضور این نیروها استفاده میکردند تا به مبارزه خود جنبه ضد بیگانه بدهند. علاوه بر آن، آنها از حضور شوروی بهره برداری میکردند تا خود را مدافع اسلام و ناجی راهائی مذهب از خطر شوروی جلوه دهند. خروج قوای شوروی سلاح تبلیغاتی اپوزیسیون را در زمینه ملی و مذهبی از کف آن خارج کرد. در همین حال از آنجا که نیروهای پاکستان در حمله به جلال آباد مشارکت داشتند و حمایت سعودی و آمریکا از اپوزیسیون پیشوا را آشکار شده است، فرور و احساسات افغانی علیه مداخله گری پاکستان و سایر حامیان اپوزیسیون برانگیخته شده و طی ماههای اخیر رویه مردم نسبت به حکومت و حزب در جهت مثبت متحول شده و پایه و نفوذ حکومت تقویت شده است.

تحولات نظامی چند ماه اخیر، به تغییرات سیاسی مثبتی در داخل افغانستان و خارج آن انجامیده است. در داخل تقویت موقعیت دولت در میان مردم نسبت به گذشته نشود، اکنون دولت با اعتماد به نفس و قاطعیت سخن میگوید. همچنین صفوف حزب دمکراتیک خلق نشرده تر از سابق است. تصمیم مهمی که توسط رهبری حزب در دوران آزمون نوماه اخیر اتخاذ شده به تحکیم صفوف زنجویانه حزب مساعدهت کرده است. از نظر سیاسی مهمترین تصمیم، اتخاذ مشی مقاومت در برابر تعرض بخش افراطی اپوزیسیون به منظور درهم شکستن این تعرض و گشودن راه مصالحه است. در این تصمیم فعالین معترض درون حزب که نسبت به درستی مشی مصالحه ملی تردید داشتند اجازه یافتند که در سازماندهی مقاومت علیه تعرض شرکت کنند و در برخی از مناطق مهم مسئولیت این سازماندهی به آنها محول شد. علاوه بر آن برخی از افراد سرشناس آنان به پست های مهم دوباره گمارده شدند. این مجموعه تصمیمات در جهت نشر دگی صفوف حزب تاثیر نهایی برج گذاشت. اکنون اوضاع کشور نسبتا هادی تر شده، جاده های سالنگ، جلال آباد - کابل باز است. قیمت اجناس حدودا کاهش یافته است. فعالیت بازار و گردش کالا و وضع امنیت در برخی از ولایات بهبود نسبی یافته است. در خارج کشور، تحول مهم تغییراتی است در کشورهای حامی اپوزیسیون که در جهت تضعیف سیاست آنها نسبت به افغانستان نیرو اعمال میکنند. در پاکستان مهمترین حامی منطقه ای اپوزیسیون، اعتراض علیه مداخله در امور داخلی افغانستان رساتر میشود و نیروهای خواهان حل سیاسی مشکل افغانستان تقویت میشوند. این نیروها، بوتو نخست وزیر پاکستان را تحت فشار قرار داده اند. یکی از مسائل مورد مذاکره در مسافرت اخیر بوتو به انگلستان و آمریکا نیز بررسی وضعیت تازه افغانستان بوده است. در عربستان سعودی ادامه سیاست گذشته نسبت به افغانستان به روال گذشته دشوار است. آمریکا که قرار داد ژنو را مکرر نقض کرده است همچنان بصورت نیروی خصم افغانستان عمل میکند. با ابطال شکست های اپوزیسیون نمی تواند به تغییراتی در سیاست آمریکا منجر شود. در این راستا نشانه هایی به چشم می خورد. از جمله اکنون نیروهای مستقر در پیشاور از مسلمانان حزب درون حاکمیت فعلی افغانستان و اعضای خوب حزب دمکراتیک صحت میکنند که میتوانند در ائتلاف هفت گانه شرکت کنند. این موضعی که نمیتواند بدون اطلاع دولت آمریکا صورت گیرد. در مورد جمهوری

افغانستان پس از آزمون بزرگ

بقیه از صفحه آخر

روزها محافل فربیی و پاکستانی تدارک وسیعی دیده بودند که با استقرار دولت پیشاور در جلال آباد، تبلیغات گسترده ای را در حمایت از اپوزیسیون در سراسر جهان آغاز کنند و راه به رسمیت شناختن دولت مزبور را در مقام جهانی آماده کنند. شکست نظامی اپوزیسیون در جلال آباد این نقشه را نیز خنثی کرد. همچنین اپوزیسیون روی احتمال کودتا در داخل حکومت و اختلافات درون حزب نیز حساب باز کرده بود، اما با موشیاری و احساس مسئولیت حزب، محاسبه فوق نیز اشتباه از آب درآمد. شکست تاکتیکی تصرف بر آنسای جلال آباد، ائتلاف در صفوف حزب، دولت و ارتش را افزایش داد و در صفوف اپوزیسیون تزلزل و انتقاد را دامن زد. این پیروزی با پیروزی دیگر دولت یعنی شکست تاکتیکی محاصره اقتصادی کابل در هفته های بعد تکمیل گردید. امروزه هر ماه از روزهای حساس خروج نیروهای شوروی میگذرد و معلوم شده است که محاسبات آمریکائی ها و محافل تجاوز کار سعودی و پاکستانی نسبت به توانائی های اپوزیسیون پیشاور قلمبوده است. حوادث غمراه اخیر یکبار دیگر اثبات کرد که این ارزیابی حزب و دولت که مشکل افغانستان راه حل نظامی ندارد و باید از طریق سیاسی حل کرد، کاملاً درست و واقع بینانه بوده است.

از عوامل شکست اپوزیسیون، اختلافات درونی آنست. ائتلاف هفت گانه حامل اختلاف و تضاد است. حکمتیار بنیاد گرا و سنی است و از پشتیبانی پاکستان و سعودی ها برخوردار است. ربانی موقعیت نومندی در ائتلاف دارد، اما به او پست بی اهمیتی در دولت موقت داده شده است. مجددی نیروی کمتری در ائتلاف در اختیار دارد، اما از آنجا که بیش از دیگران مورد اعتماد آمریکاست، مقام ریاست جمهوری را احراز کرده است. سیاف طرفدار سعودی است. گیلانی طرفدار ظاهر شاه است و عراق از آن حمایت میکند. مقام او نیز در خور توجه نیست و هملا در جهت تقویت دولت موقت حرکت نمیکند و نیروهایش که در اطراف قندهار مستقرند در حال حاضر نمی چنگند. بطور کلی ائتلاف هفت گانه به دو گرایش تقسیم شده است. بخش افراطی که به رهبری گلبدین حکمتیار عمل میکنند و بخش میانه روها که مجددی، گیلانی و غیره آنرا تشکیل میدهند. علاوه بر آن بین ائتلاف هفت گانه و شورای اتحاد هشت گانه که در ایران مستقر است، اختلاف جدی است. ائتلاف هفت گانه متکی بر سنی ها و وهابی ها است و از حمایت پاکستان و عربستان برخوردار است. در حالیکه اتحاد هشت گانه شیعه و مورد حمایت جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی مخالف شدید روی کار آمدن وهابی ها در افغانستان و خواهان دولتی یا نقش جدی نیروهای شیعه و ایسته به خود است. همچنین بین اتحاد هشت گانه و ائتلاف هفت گانه بر سر سهم آنان در دولت موقت اختلاف وجود دارد که هنوز حل نشده است. اتحاد خواهان سهم بیشتر است و ائتلاف از تامین آن، سر باز زده است. همچنین باید یادآوری کرد که بین فرماندهان محلی و دولت موقت پیشاور هم اختلافات مهمی وجود دارد. برخی از فرماندهان مهم محلی آن دولت را نماینده اپوزیسیون نمی دانند و از تصمیمات آن پیروی نمیکنند. احمد شاه مسعود که نیروهایش در طول جاده سالنگ مستقر هستند، حاضر نشد در محاصره اقتصادی کابل از سیاست دولت موقت پیشاور پشتیبانی کند. بخش دیگری از اپوزیسیون تحت رهبری ظاهر شاه است. در نتیجه این وضع، اپوزیسیون

